

«تشکلهای کارگری باید از دل مبارزات روزمره کارگران بوجود بیاید!»

# اتحاد کارگران

ارگان مرکزی اتحاد کارگران انقلابی ایران (راه کارگر)

شماره ۳ تیرماه ۱۳۶۹

قیمت: ۱۰۰ ریال

## سرمقاله

### چرا مذاکرات مستقیم؟

«ما مفتخریم که دشمن ما مدام عفلقی است.» خمینی  
سروش جنگی که ۱۰ سال پیش آغاز گشته بود، پس از آسال وضعیت نه جنگ نه صلح، هم اکنون با چرخش سیاستهای جمهوری اسلامی و گشایش باب مذاکرات مستقیم با «صدام حسین کافر» وارد عرصه جدیدی شده است که صلح بین دو رژیم ارتجاعی رادرنیادهای نه چندان دور محتمل میسازد.

مذاکرات مستقیم پس از نامه نگاری بین صدام حسین و رفسنجانی و پس از جاری ساختن خون صدها هزار نفر از فرزندان دو کشور ایران و عراق و ویران سازی بخش های بسیار مهم صنعتی - تولیدی و خسارات غیر قابل جبران مادی و معنوی آغاز می گردید تا سران مرتجع دور رژیم در راستای منافع حکومتی خویش و بر سر دشمنی با منافع کارگران و زحمتکشان دو کشور با هم کنار بیایند.  
جنگی که سال ۵۹ آغاز شد و در تمام دوران حیاتش شیره جان کارگران و زحمتکشان دو کشور منبوع ارتزاقش بود در آغاز و ادامه اش توده های مردم هیچ منفاعی نداشتند و هم اکنون که سران دور رژیم مذاکره مستقیم را در دستور قرار داده اند نیز صلح خواهی شان از موضع ارتجاعی بوده و در انطباق با منافع کارگران و زحمتکشان دو کشور نیست؛ چرا که اساسا وجود این رژیم های ارتجاعی و ضد مردمی خود بزرگترین مصیبت و مهمترین عامل فلاکت و تیره روزی مردم است. ابراز تمایل جمهوری اسلامی به حل قطعی وضعیت نه جنگ نه صلح، نه بخاطر تغییر ماهیت جنگ طلبش و نه بخاطر رویگردانی از توسعه طلبی و بیان اسلامیس ارتجاعی اش، بلکه ناشی از شرایط جهانی و همتر از آن گرفتاری اش در چنبره بحران اقتصادی، سیاسی و بروز نشانه های از شدت مبارزات

بقیه در صفحه ۳

### اتحاد کارگران انقلابی ایران (راه کارگر)

با اعلام همدردی و تأثر عمیق خود با بازماندگان قربانیان زلزله در استانهای گیلان و زنجان، این فاجعه هولناک را به آنان و کلیه کارگران و زحمتکشان ایران تسلیت می گوید.

## زلزله نیز از مردم قربانی گرفت!

لاهیجان، شکستگی عظیم خزر، که همه ایمن شکستگیتوان ایجاد زلزله های مخربی در این مناطق را دارند.

زلزله دهها هزار نفر را بکام خود کشید و سمدت زیادی خانواده ها، کودکان و جوانان، زنان و مردان در زیر آوار با مرگ جدال میکردند. سران جنایتکار رژیم اسلامی در امداد رسانی به زلزله زدگان سنگ اندازی میکردند: ابتدا ویزای ۲۴ ساعته به امدادگران خارجی دادند و از اهدا خون و استفاده از سگ های تربیت شده برای یافتن اجساد زیر آوار امتناع می نمودند، در حالیکه جان هزاران نفر بیخاطر بقیه در صفحه ۲

نیمه شب پنجشنبه ۳۱ خرداد ماه در منطقه شمال کشور زلزله ای بوقوع پیوست که قربانیان بیشماری از توده ها گرفت. آمارهای تاکنونی خبر از ۵۰ هزار کشته، ۲۰۰ هزار زخمی، ۵۰۰ هزار نفر آواره و بی سرپناه و ویرانی و خسارات شدید به شهرها و روستاهای استان گیلان و زنجان بوده است که شهر رشت نیمه ویران، شهرهای رودبار ۱۰۰٪ ویران، منجیل ۹۰٪، لوشان ۹۰٪ و بسیاری از روستاها تخریب و ویران شده اند که آمار دقیقی هنوز بدست نیامده است. قابل ذکر است که بیشترین تلفات و تخریب در روستاها بوده است.

بنابراین اظهار زمین شناسان ایرانی، فرانسوی، انگلیسی، کشور ایران منطقه زلزله خیز تشخیص داده شده است و موسسه ژئوفیزیک دانشگاه تهران اظهار داشته است که: «دوره وقوع مجدد زلزله در این مناطق طولانی است و وقوع زلزله خارج از انتظار نیست. بطور کلی گسل ها (شکستگیهای) زیادی در منطقه گیلان و آذربایجان شرقی وجود دارد مثل شکستگیهای آستارا و طالش، شکستگی

### نامه هشدار دهنده یک کارگر از ایران

#### خطاب به نیروهای چپ

در صفحه ۱۱

## شوراها؛ آلترناتیو حکومتی کمونیستها

در صفحه ۷

اعلامیه بمناسبت ۴ تیرماه،

سالروز تاسیس سازمان در صفحه ۲

پیامبه: انجمن کارگران تبعیدی ایرانی

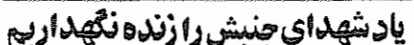
در صفحه ۱۲



### جنبش کارگری



### یاد شهدای جنبش را زنده نگهداریم



### رفیق موسی قوامی رودسری

### در صفحات دیگر

بیست و هشتمین کنگره حزب کمونیست شوروی

ادامه مذاکرات پیرامون وحدت دو آلمان

مباحثه دبیرکل جنبش استقلال طلب سوابو

مقاومت انقلاب در نیکاراگوئه

مباحثه های تی یوو یا تونیوو

چشم انداز مبارزه ضد امپریالیستی

شعری از: سعید سلطانپور

## زلزله سراز مردم قربانی گرفت!

دنباله از صفحه اول

سیاستهای این انسان نماهای ضد بشری توانست نجات یابد.

در حالیکه دهها هزار انسان در حال جدال با مرگ بودند، علی صدر مسئول روابط بین المللی هلال احمر ج ۱۰ اعلام کرد که "مانیازی به پزشک، امدادگرو گروههای کمکی نداریم" و روز شنبه (روز سوم زلزله) همچنان بر سر نحوه برخورد با کمکهای خارجی و سازماندهی آن مشغول بودند.

رفسنجانی در نماز جمعه ۸ تیرماه اظهار داشت:

"اگر اعلام کرده بودیم خودمان کارها را اداره

می کنیم و نیازی به خارج نداریم، آن وقت دنیا می گفت دولت ایران مردم را تنها گذاشته است در این صورت زبان دشمنان بر سرمان نیز بود".

در اینجاست حاکمان جنایتکار جمهوری اسلامی برای موافقت با همکاری کشورهای دیگر صراحت داده میشود که این امر نه بخاطر نجات جان زلزله زدگان که باید هر چه زودتر برای نجاتشان شتافت، بلکه اعلام موافقت بخاطر کوتاه کردن زبان دشمنان بوده است. این امری واضح است که رژیم می که نسبت به جان صدها هزار انسان در شکنجه گاهها، میدانهای تیر، چوبه های دار و قتل گاههای جبهه جنگ رحم نکرد، چگونه میتوان توقع کمک مادقانه برای نجات زلزله زدگان را از آن داشت؟ چگونه میتوان از رژیمی که تمام هستی اش را صرف کشتار و سرکوب، چپاول و استثمار توده های کارگر و زحمتکش کرد انتظار کمکهای انسانی داشت؟!

نگاهی به روزنامه های دولتی رژیم مشت آنها را بخوبی بازمی کند:

"پسریچه ۱۲ ساله ای را پس از آرزو زنده از زیر آوار بیرون آورده اند. این امدادگران یادآور شدند که هنگام آوار برداری متوجه صدای گریه ای در زیر یکی از آوارها شدند که پس از کاوش موفق بسه نجات این پسریچه ۱۲ ساله شدند." روزنامه کیهان دوشنبه ۴ تیرماه ۱۳۶۹. مصاحبه خبرنگاران اعزامی کیهان با اهالی ده: روستای کوچک کنار جاده قزوین - رشت، روستای "توگیر علیا": "خانه هامه خراب شده، ما الان هیچی نداریم، نه نان پزخانه (تنور) داریم که در آن پخت کنیم و نه وسیله و یا ظرفی که در آن غذا بپزیم. چادر هم نداریم یعنی کسی به این روستا نیامده که به ما چادر بدهد." فکرمی کنم این روستا که در کنار جاده اصلی قرار دارد تاکنون از امکانات امدادی رژیم محروم بوده است بنابراین آن روستاهایی که در دل کوهها و بسیار دورتر از جاده های اصلی قرار گرفته اند چگونه میتوانند از امکانات امدادی بطور کامل برخوردار باشند؟"

روزنامه کیهان ۸ تیرماه ۱۳۶۹ تاکید از ما

نوری وزیر کشور در مصاحبه مطبوعاتی گفت:

## اعلامیه اتحاد کارگران انقلابی ایران (راه کارگر)

بمناسبت

۴ تیرماه، سالروز تاسیس سازمان

چهارم تیرماه ۱۳۵۸، روز تاسیس راه کارگراست، و اینک که ما دوازدهمین سال فعالیت انقلابی و کمونیستی خود را آغاز می کنیم، با نگاهی به گذشته باید تاکید کنیم که فامن تداوم مبارزه پرفراز و فرودما، رزمندگی، فداکاری و از جان گذشتگی رفقای همسنگرما بخاطر سوسیالیسم و کمونیسم بوده است و امروز مادامه - دهندگان راه آنها، با آنها و کمونیستهای انقلابی کشورمان عهد می بندیم که ادامه دهندگان وفادار راه کمونیستی - شان باشیم و در این روزیاد تمامی شهدای جنبش کمونیستی کشورمان، از جمله شهدای سازمان راکه بخاطر دفاع بی دریغ از شرف انسانی و رهائی طبقه کارگر و توده های ستمکش از یوغ بردگی سرمایه بنا خاسته بودند، گرامی می داریم و به آنها درود می فرستیم.

راه کارگری فعالیت انقلابی اش ضربات بزرگی را متحمل گردید: ضربات سالهای ۴۰ و بعد از آن توسط رژیم ددمنش جمهوری اسلامی، ضربات گرایشات فرمیستی و خاشا نه در سازمان، و آخرین ضربه توسط رهبری بوروکرات منشی بر سازمان وارد شد، که در دفاع از منافع خویش، انشعاب بزرگی را به سازمان تحمیل کرد. اما علیرغم این همه، ما، اتحاد کارگران انقلابی ایران (راه کارگر)، با ایستادگی بر پرنسپهای کمونیستی - حزبی و سیاسی - ایدئولوژیک خویش بیشترین هم خویش را در مبارزه برای سرنگونی رژیم ضدکارگری جمهوری اسلامی و برقراری جمهوری دمکراتیک خلق بکار خواهیم بست و با پایبندی به اصول انقلابی مارکسیسم - لنینیسم، درس آموزی از جنبش جهانی طبقه کارگر و مبارزه کمونیستی، و اجتناب از انحرافات و کج اندیشی های گذشته جنبش کمونیستی، برای انقلاب و سوسیالیسم، برای وحدت کمونیستهای انقلابی و فائق آمدن بر پراکندگی جنبش کمونیستی و کارگری کشورمان، و برای ایجاد بلوکی انقلابی - دمکراتیک، مبارزه مان را مضمون ترا گذشته ادامه خواهیم داد. باید که برچم خونین اردوی کار بردوش کمونیستهای انقلابی، راه دشوار آینده را طی نموده و برقله بیروزی کمونیسم به اهتزاز درآید!

سرنگون باد رژیم جمهوری اسلامی!  
برقرار باد جمهوری دمکراتیک خلق!  
زنده باد آزادی، زنده باد سوسیالیسم!  
اتحاد کارگران انقلابی ایران (راه کارگر)

تیرماه ۱۳۶۹

می گفت: "امداد رسانی ها باید حساب شده تر باشد آخریای مرگوزندگی در میان است." مرد تعریف میکرد: از صبح تا شب جنازه می بردیم می رفتیم و دفن می کردیم و باز می گشتیم، در این رفت و آمد، زمانی که از کنار خرابه ای می گذشتیم انگار صدای ناله و فریادی شنیدیم، گوشتی کسی مرا به نام خواندمی - گفتم چرا اینقدر دست تنهاست، چرا نمی توانم به پدر و مادر که زیر آوار ماندند کمک کنیم یعنی آنها زنده اند؟ " همسر این مرد سعی میکرد او را آرام کند، می گفت "همسر ما از صبح تا حالا دیوانه شده، مرتب فریادی زنده، شام بگوئید حق دار دیاندار، ببینید از هر خانواده ۱۰ تا ۲ نفری یک یاد و نفر مانده است خب توی این شرایط هیچکس حال خودش را نمی - فهمد." زن میگفت: "صبح که جسد پدر شوهرم را پیدا کردم دیدم صورتش ورم کرده، انگار از خفگی مرده بود، نمی دانم شاید اگر ۲-۳ ساعت جلوتر از زیر خاک بیرونش می آوردند زنده می ماند، شما بگوئید به نظر شما زنده میماند یا نه؟" کیهان ۸ تیرماه ۱۳۶۹

بقیه در صفحه ۲۰

"در طول ۲۲ ساعت که از وقوع حادثه می گذشت نود درصد مسائل مربوط به بیرون آوردن جنازه ها و دفن آنها توسط اهالی محل پایان رسیده بود در حال حاضر بجات می توان گفت که ۹۹ درصد جنازه ها از زیر آوار درآمده اند." روزنامه کیهان ۸ تیرماه ۱۳۶۹

و نیز تیر در شت کیهان ۸ تیرماه پایبندان عملیات آوار برداری را اعلام کرد و در مصاحبه ها، نماز جمعه و بلندگوهای تبلیغاتی سران جمهوری اسلامی به خود مدال میدادند، در حالیکه تمامی اطلاعات و شواهد حکایت از بی مسئولیتی دولت در قبال نجات جان زلزله زدگان داشته و تحت فشار داخلی و بین المللی اقدامات خود را با تاخیر و تعلل انجام دادند. در گزارش خبرنگاران اعزامی کیهان (که از زیر تیغ سانسور رده شده است)، در کنار مصاحبه با وزیر کشور و مسئول ستاد ویژه هماهنگی و کمک رسانی به مناطق زلزله زده، خود افاشاگر عوام فریبی و دروغگوئی حاکمان جمهوری اسلامی است. در جای دیگر آمده است:

"مرد، میانسال بود، داغ عزیزان را بر دل داشت،

## رفیق موسی قوامی رودسری

## یادشدهای جنبش را زنده نگهداریم



کارگر و آزادی زحمتکشان نمود و هر آنچه داشت - بیدریغ در خدمت مبارزه سرخ خود قرار داد و نمونه‌های از زندگی کمونیستی، استواری و جانبازی و عشق بی‌پایان به حقانیت راهش را نشان داد.

رفیق موسی قوامی رودسری و رفقا جوادمعروف و مهدی محبوب پس از سال‌ها مبارزه انقلابی علیه رژیم سلطنتی و رژیم جمهوری اسلامی در تیرماه سال ۱۳۶۱ دستگیر شدند. رفیق موسی قوامی رودسری به ۸ سال زندان، رفیق جوادمعروف به ۱۵ سال و رفیق مهدی محبوب به ۱۰ سال زندان محکوم گردیدند. و بعد از ۶ سال مقاومت حماسی در سیاهچال‌های قرون وسطائی قهاود فـسـاع از آرمانهای بزرگشان، رهائی طبقه کارگر و توده‌های ستمدیده، سرفرازانه در مقابل جوخه اعـسـدام ایستادند تا هستی خویش را نثار راه سرخ پیروزی کارگران و ستم‌کشان نمایند. یادشان گرامی، راهشان پُر رهرو

مبارزاتی فعالیت میکرد هر سه در زمان رژیم منفور پهلوی به تدارک عملی مبارزه پرداختند و به مخفیکاری فعالیتشان توسط ساواک لـونـر فـت و در جریان فعالانه در سازماندهی تظاهرات و مبارزات خیابانی توده‌های شرکت می نمودند و در انجمن جوانان مسلمان رودسری با سازمان مجاهدین فعالیت میکردند، تا اینکه در سال ۵۷ مـبارزه مسلحانه جدا از توده‌ها را نقد کرده و با مطالعات آثار کمونیستی به محافل کمونیستی و سپس به راه کارگر پیوستند.

در سال‌های سیاه و سخت سرکوب رژیم فقها، رفیق موسی همچنان به مبارزه بی‌امان خود علیه ارتجاع ادامه داد. رفیق که از محبوبیت خاصی در میان مردم شهر برخوردار بود، از همان بدو قدرت - گیری رژیم اسلامی با شعار "انقلاب مرد زنده باد انقلاب!" نیروی سرشار خود را وقف مبارزه برای انقلابی دیگر، انقلابی برای قدرت گیری طبقه

رفیق موسی قوامی رودسری در یک خانوادۀ متوسط بدنیآمود و در رنج زندگی راباک - رادر کارخانه حس کرد و با مطالعه آگاهی کمونیستی و کارگری راه مبارزه انقلابی را پیش گرفت. آثار رنج و زحمت در چهره رفیق هویدای دوبیونوسد عمیق و با کارگران و زحمتکشان علی‌الخصوص کار و حضور فعال در محیط‌های کارگری محـرک مبارزه کمونیستی و جان برکف رفیق موسی برای رهائی طبقه کارگر بود.

رفیق موسی قوامی رودسری در ضمن تحصیل علاقه و آفری به ادبیات، هنر و نقاشی داشت و هم‌اکنون تابلوهای بسیار زیادی از خود بیادگار گذاشته است. او با عطف سیری ناپذیری به مطالعه می پرداخت و بخصوص در حوزه هنر و ادبیات علاقه ویژه‌ای داشت و در همین رابطه با جوادمعروف که از یلیساریو (سازمان آزادیبخش محرا) برگشته بود آشنا شده و با مهدی محبوب در یک هسته

## چرا مذاکرات مستقیم؟

دنباله از صفحه اول

موجودیت رژیم اسلامی مورد تهدید قرار خواهد گرفت. به همین جهت ایجاد آرامش در مرزها و بسیج تمامی قوا در داخل برای مقابله با مبارزات رشدیابنده، حکومت اسلامی را به نام‌نگاری با صدام حسین و یار اقدام مشابه دیگری وامیدارد، تا بخوبی خود از خشم توده‌ها و بحران همه جانبه‌ای که در آن گرفتار است در امان بماند.

همانگونه که جنگ ارتجاعی بمنظور اهداف ارتجاعی حاکمان دوکشور ایران و عراق آغاز شد و توده‌های مردم قربانیان آن بودند، هم‌اکنون روند مذاکرات مستقیم و دستیابی به صلح نیز بمنظور خفه کردن مبارزات و قربانی ساختن توده‌هاست است که از دست رژیم‌های ضد مردمی بجان آمده‌اند.

ماهیت جنگ طلبانه دور رژیم ایران و عراق تغییر نکرده است. آنها باب مذاکره مستقیم را باز نموده‌اند تا به جنگ بین خود خاتمه داده و جنگ علیه توده‌های زحمتکش دوکشور را تشدید نکنند.

صلح یابدار و دمکراتیک در ایران؛ صلحی که تضمین کننده خودمختاری خلق هاست، صلحی عادلانه که منطبق با منافع طبقه کارگر و توده‌های زحمتکش باشد، تنها از راه پیکار انقلابی و سرنگونی جمهوری اسلامی تأمین می‌گردد!

اینهمه تنها عوامل خارجی جمهوری اسلامی را بیای میز مذاکرات مستقیم و نامه‌نگاری با "صدام حسین کافر" نکشاند و آن تنها دلیل بر فراموشی "فتح کربلا" نبوده و اگر "امام" در وصیتنامه خود گفت "ما مفتخریم که دشمن ما صدام عقلی است"، در آینده ادامه دهندگان راهش، از دوستی با آن مفتخر خواهند شد؛ چرا که برای مقابله با جنبش توده‌های انقلابی باین دوستی نیازمندند!

بحران عمیق اقتصادی، گرانی سرسام‌آور و بی‌خانمانی و فلاکت توده‌های عرصه را بر تمامی توده‌های مردم تنگ نموده است و رژیم اسلامی در برابر کوهی از معضلات و موانع ناشی از سیاستهای ارتجاعی - اش و خواستهای توده‌های خشمگین و منجر از آن، قرار دارد، اوضاع جنبش توده‌ای و بحران اقتصادی - سیاسی، عمیق‌تر از آنست که حکومت بتواند در شرایط "نه جنگ نه صلح" بر آن غلبه نماید. در چنین وضعیت بحرانی در داخل کشور و در صورت سرباز نمودن خشم و ناراضی‌تری متراکم توده‌های، نقش عامل خارجی و دخالت گری نیروی ثالث (تجاوز مجدد رژیم عراق و آغاز مجدد جنگ)، بشدت

توده‌ای که در صورت اوج یابی آن، هستی رژیم اسلامی به کور سپرده خواهد شد، میباشد، تحولات مهم و تغییر قطب بندیهای سابق و روند تکوین آرایشی نوین در ابعاد بین المللی، تاثیر مستقیم بر مبارزه طبقاتی در کلیه کشورها، مناسبات کشورهای تحت سلطه و یارها شده خواهد داشت و جمهوری اسلامی بر اساس سیاست "نه شرقی، نه غربی" بی‌پایان رسیده است و نیز دیگر نزدیکی به شرق همچون سابق امپریالیسم رانمی ترساند و شرق هم طالب چنین چیزی نیست، امروز، با تغییر مواضع، صف آرائیها و توازن قوای پیشین در سطح جهانی، دور ه استفاده رژیم بنا بر پارتمیتی جمهوری اسلامی از این تضادها و مانور در میان آنها به پایان رسیده است. در دوره تکوین مسالمت آمیز بلوک بندی جدید در سطح جهانی، پان اسلامیم و جنگ طلبی اش نمی‌تواند شکل سابق تداوم یابد، بدینجهت جمهوری اسلامی مجبور است خود را با شرایط جدید تطبیق دهد و از اینجاست که جمهوری اسلامی با استقبال مذاکرات مستقیم و در واقع به پذیرش شکست سیاسی در جنگ با عراق پس از حدود ۲ سال حالت نه جنگ نه صلح، تن در میدهد. ولی با

سرنگون باد جمهوری اسلامی! برقرار باد جمهوری دمکراتیک خلق!

کارگر پیشرو در گفتگو با اتحاد کارگران :

## «تشکلهای کارگری باید

## از دل مبارزات روزمره

## کارگران بوجود بیاید!»

رغبت نشان نمی دادند! صاحبکاران نظرشان آن بود که کارگران در اعتراضات، خواستها و میل خودشان سندیکا و تشکل بوجود نیآورند، بلکه خود کارفرماها آن را بتوانند از بالا ایجاد کنند. در جمهوری اسلامی هم این خود کارگران نبودند که تشکلهای خود را ساختند، بلکه سازمانهای سیاسی بودند که اینکار را کرده بودند! این تشکلهای جوشیده از درون خود کارگران نبود، در حالیکه تشکل مستقل کارگری را می بایستی خود کارگران رأساً بسازند. رژیم هم بیشتر به همین دلیل بود که آنها را تحمل نکرد! چونکه انگ سازمانهای سیاسی بر تشکلهای خود بوده بود. در رأس تشکلهای کارخانجات بزرگ خود کارگران نبودند، بلکه از جانب سازمانهای سیاسی در آنجا قرار گرفته بودند. در واقع این تشکلهای از مبارزات روزمره خود کارگران ساخته نشده بودند که مستقل بوده باشند و رژیم آنها را تحمل نکند یا نکند. به همین جهت بود که شروع حمله رژیم به سازمانهای سیاسی، آغاز ضربه خوردن این تشکلهای هم بود... البته من چنین نظری ندارم که سازمانهای سیاسی نباید به تشکلهای کارگری کاری داشته باشند، که این خود بحث دیگری است که آنها چگونه بایستی در این تشکلهای فعالیت داشته باشند.

س: آیا فکر می کنید در صورتیکه این تشکلهای آنگونه که خودتان معتقد هستید مستقل بودند، رژیم آنها را تحمل می کرد؟ و آیا این رژیم در صورت ادامه حکومت، سرانجام تشکلهای مستقل کارگری را برسمیت خواهد شناخت؟ چگونه کارگران خواهند توانست تشکلهای خود را به رژیم تحمیل کنند؟

ج: همانطور که گفتم، اگر تشکل مستقل کارگری وجود می داشت، که این تشکل از دل مبارزات و خواستههای روزمره کارگران بوجود آمده بود، چنین تشکلهایی به رژیم تحمیل می شد. البته اگر منظورتان تشکل مخفی است، خیر! این بحث دیگری است. ولی تشکلهای علنی اگر واقعاً از خود کارگران بود، مثل بولیوی و آفریقای جنوبی، رژیم نمی تواند آنها را درهم بکوبد. اینگونه تشکلهای خود را تحمیل می کنند! خلاصه اینکه اگر تشکل کارگری را خود کارگران بر مبنای حرکت خود بوجود بیاورند، خواهند توانست آنها را به رژیم تحمیل کنند. ولی تشکل مخفی را، نه! رژیم به تشکلهای مخفی همانند سازمانهای سیاسی برخورد کرده و می کند. اصولاً هر تشکل مستقل کارگری که در کشورهای سرمایه داری وجود دارد، یعنی تحمیل آن به رژیم.



س: درباره خودتان؛ سابقه کارگری و سوابق مبارزاتی تان، در حدی که مایل هستید، برای خوانندگان اتحاد کارگران توضیح دهید.

ج: تا آنجا که یادم هست، از دوران طفولیت - حتی موقعی که مدرسه می رفتم - کارگری کرده ام؛ بازی نکرده ام، ولی کارگری کرده ام! در واقع تمام مدت زندگی ام در محیط کار گذشته! اما سابقه کارگری منظم و رسمی ام ۲۵ سال بوده است... فعالیت سیاسی هم داشته و در مبارزات کارگران هم شرکت داشته ام... فکرمی کنم برای معرفی ام در همین حد کافی باشد، و مایلم محل اقامتم هم ذکر نشود!

س: درباره رژیم جمهوری اسلامی و خصلت ضد کارگری آن چه می گوئید؟

ج: اگر چه رژیم حاکم بر ایران با اسم جمهوری اسلامی شناخته میشود، ولی ماهیتش همانا سرمایه داری است. چه فرقی بین جمهوری اسلامی و رژیم سلطنتی وجود دارد؟ کسانی بوده و هستند که می گفتند و می گویند که رژیم جمهوری اسلامی با رژیم شاه فرق دارد، ولی من معتقدم که هیچ فرقی بین آنها نیست! اگر در رژیم شاه مثلاً مرغ و... فراوان بود، ولی ما نمی توانستیم بخریم. الان هم که معلوم است! اگر در جمهوری اسلامی تشکل مستقل کارگری وجود ندارد، زمان شاه هم وجود نداشت. اگر در زمان شاه مثلاً می توانستی در اتوبوس یواشکی فحش بدهی، اما حق فعالیت سیاسی نداشتی - الان هم همین طور است! این دو اسم ماهیتاً با هم فرقی ندارند؛ این سرمایه است که حاکم بوده و الان هم هست. طبیعتاً حکومت سرمایه داری هم خصلتاً ضد کارگری است. البته ویژگی هم دارد، و اینجا مانند کشورهای سرمایه داری کلاسیک نبوده و ویژگی خاص خودش را دارد.

س: فکر می کنید چرا تشکلهای کارگری نتوانستند در مقابل یورش رژیم جمهوری اسلامی مقاومت کنند و اصولاً چرا رژیم تشکلهای مستقل کارگری را تحمل نمی کند؟

ج: به نظر من در حقیقت تشکلهای کارگری وجود نداشت تا رژیم آنها را تحمل نکند! من معتقدم اگر تشکلهای مستقل کارگری وجود می داشتند، کارگران خود آنها را به رژیم تحمیل می کردند! تشکلهایی که وجود داشتند، به نظر من مستقل نبودند. این نوع تشکلهای حتی رژیم شاه دامن می زد و در جاهایی کارفرماها تشویق می کردند تا سندیکاهایی ایجاد شود، در حالیکه کارگران

در مبارزات روزمره، همیشه شرکت دارند. آنها جدای از این مبارزات روزانه دنبال شکل نیستند، بلکه در همین مبارزات است که به شکل هم می‌رسند. آنها در پیشامدها و مقاطع مشخص خودبخودی شکل هائی - حتی موقت هم شده - بوجود می‌آورند تا امورات خود را پیش ببرند. اما اولین چیزی که آنها را به حرکت وامیدارد، اضافه‌دستمزد است. در اینگونه موارد افرادی بطور خودبخودی سخنگوی کارگران می‌شوند. تنها از طریق دامن زدن این چیزها - یعنی دستمزد و گرانی - هست که می‌توان به شکل

س: فکر می‌کنید علت اینکه قانون کار رژیم به تصویب نمی‌رسد، چیست؟

ج: من فکر می‌کنم به دلیل آنست که خود رژیم از طرف توده‌های مردم و کارگران به تصویب نرسیده! درست است که رژیم دارد حکومت می‌کند، ولی همه منتظر سقوط آن هستند! در واقع جناح مشخصی از بورژوازی درون رژیم قدرت را به دست نگرفته که قانون کار خاص خود را تصویب نماید. این

این کاری را که شما شروع کرده‌اید، بسیار خوبست؛ چراکه نظرات مختلف کارگران در اینجا مطرح می‌شوند. البته کارگرانی که بخاطر جبر اقتصادی کارگری کرده‌اند! اینکار خوبست، ولی بشرط آنکه از خود کارگران نظر خواهی کنی، نه کسانی که بخاطر فعالیت سیاسی به محیط کار رفته‌اند. البته خوبست که در نشریه‌تان یک ستون جداگانه هم برای کسانی که بخاطر فعالیت سیاسی و تشکیلاتی شان وارد کارخانه‌ها شده‌اند (روشنفکران)، باز کنید. از این طریق می‌شود مقایسه کرد که نظراتشان چقدر باهم اختلاف دارند. ممکن است هر دو آنها در یک شرایط و در کنار هم کارگری کرده باشند، ولی نظراتشان یکی نیست!

رسید. بستگی به مورد و واحد تولیدی و نیازهای مشخص کارگران دارد تا شعاری طرفدار پیدا کند و حرکتی شکل بگیرد. اما اساساً اضافه‌دستمزد است که کارگران را به حرکت درمی‌آورد. در همین حرکات و مبارزات روزمره گاهی مسئله‌ای و حرکتی بطور مشخص بیست می‌آید که به اعتراضات و حرکات برجسته و بزرگی منجر می‌شود. تشکلهای کارگری هم باید در همین گیرودار واقعی مبارزاتی شکل بگیرد.

س: سطح آگاهی کارگران ایران را در چه حدی می‌دانید؟

ج: در رابطه با سطح آگاهی کارگران، باید آنها را قشر بندی کرد: یک سری از آنها آگاهی سیاسی - طبقاتی ندارند. بخشی از آنها نسبتاً آگاهند و نسبت به رژیم توهم ندارند. بخشی هم آگاهند و پیشرو. آگاهی کارگران در تشکلهای تجلی پیدا می‌کند. برخی از واحدهای تولیدی هستند که بهترند: مثلاً کارگران نفت سابقه مبارزاتی طولانی دارند، و یا کارگران صنعت چاپ که با نشر و کتاب آشنا هستند، اینها بیشتر به آگاهی دست یافته‌اند، در جاهائی هم کمتر. ولی در مجموع، نمی‌توانم پاسخ روشنتری بدهم!

س: به نظر شما چه نوع تشکلی برای کارگران مناسب تر است: سندیکا، شورا، کمیته کارخانه و یا...؟

ج: در جاهائی سندیکا سنت است و کارگران با آن آشنائی دارند. شورا در حقیقت در زمان انقلاب مطرح شد و بیش رفت. من به اسم کاری ندادم، تشکلهای کارگری باید از دل مبارزات روزمره کارگران بوجود بیاید، نه از بالا. وقتی از بالا شکل بگیرد، از بالا هم داغان می‌شود. اما وقتی از خود کارگران بوجود آمده باشد، رژیم هم نمی‌تواند براحتی آنها را از بین ببرد. حالا این تشکل سندیکا باشد یا شورا. در اینجا مبارزات صنفی کارگران مطرح است؛ چراکه، همانطور که قبلاً هم گفتم، طبقه کارگر ایران الان مستقیماً برای قدرت مبارزه نمی‌کند. مثلاً وقتی کارگران در جلسات صندوق قرض الحسنه دور هم می‌نشینند، در همانجا بخشی از کارهای سندیکائی خود را هم انجام می‌دهند؛ در همانجا برای یکدیگر کار پیدا می‌کنند و به مشکلات همدیگر می‌رسند. ضمن صحبت درباره گرفتن یول و وام - که بطور هفتگی و یا هر دو هفته یکبار همدیگر را می‌بینند - چیزهای دیگری هم در آنجا مطرح

بنوعی برمی‌گردد به اختلافات درون حکومتگران. در اینجا باید قانون کاری نوشته شود که منافع تمام جناحهای رژیم تأمین شود، که این نمی‌شود! قانون کاری که منافع جناح تثبیت شده را پاسداری کند بایستی تصویب شود، که هنوز چنین جناحی تثبیت نشده. مثلاً قانون کاری که توکلی نوشته بود، جناحهای دیگر مخالف آن بودند؛ قانون کاری که مربوط به "صدر اسلام" بود!

س: وضعیت کارگران ایران و جنبش کارگری کشورمان را چگونه می‌بینید؟

ج: وضعیت کارگران: فلاکتبار! مخصوصاً با گرانیهای اخیر، واقعاً فلاکتبار! مسکن: وحشتناک! نمی‌توان تصور کرد که مثلاً یک کارگر را صاحبخانه جواب کند، چه خواهد شد! آنها برای تهیه مسکن عاجزند. موقع ناهار خسورند کارگران، واقعاً گریه آور است: آنها بجای غذا فتوکپی غذا، زیراکسی غذا را می‌خورند، نه خود غذا را! مثلاً برنج را با گوجه فرنگی رنگ می‌کنند و از خانه با خود می‌آورند تا شکم خود را سیر کنند...

الان تشکلهای کارگری خلاصه شده به صندوقهای تعاونی و قرض الحسنه. خبری از سندیکا و شورانیست. تشکلهای موجود با ویژگی شرایط ایران و کارگران ما همراه است. آنها برای احتیاجات خود از این صندوقها وام می‌گیرند. الان کارگران ما به گرفتن قدرت سیاسی فکر نمی‌کنند، بلکه برای بدست آوردن نان شب تلاش می‌کنند! برای اضافه‌دستمزد و گذران زندگی روزمره تلاش می‌کنند. همه آنها از گرانی و نداشتن قدرت خرید می‌نالند. آنها الان حکومت نمی‌خواهند! وقتی کارگران ما هنوز تشکلهای صنفی و مستقل خود را ندارند، چگونه می‌توانند به قدرت سیاسی فکر کنند؟ ابتدا آنها باید تشکلهای خود را بسازند، مبارزات خود را پیش ببرند، حزب خود را تشکیل بدهند...

س: مبارزات کارگران ایران، با توجه به فقدان تشکلهای رسمی، باز چه ویژگی‌هایی برخوردار است؟

ج: مبارزات کارگران ایران تنها در محیط کارشان خلاصه نمی‌شود؛ آنها در صنف تهیه ارزاق، در ایاب و ذهاب، در اینجا و آنجا و حرکتهای روزانه‌شان هم مبارزه می‌کنند. اما در بسیاری موارد مبارزات و اعتراضات کارگران ساده‌تر از آنچه چیزی است که سازمانهای سیاسی منعکس می‌کنند. کارگران

که کمونیسم شکست خورده، جشن می‌گیرد. ولی من معتقدم کمونیسم یک امر اجتناب‌ناپذیر است!

س: با توجه به تجربیات خود، چه رهنمود و یا پیشنهادی برای فعالین کارگری و نیروهای چپ دارید؟

ج: به نظر من فعالین کارگری موظفند برای ایجاد تشکلهای کارگری تلاش کنند؛ زیرا کارگران بدون تشکل هیچ‌کاری را از پیش نمی‌برند. هرکاری را که بخواهند بکنند، به تشکل احتیاج دارند. حتی تشکل زرد بهتر از نبودن آنست! برای ایجاد یک اتحادیه سراسری باید تلاش کرد! حتی زردش احد- اقلش اینست که کارگران در یکجا مجتمع هستند و می‌توانند برخی از حقوق خود را مورد بحث قرار دهند و ببینند.

س: نقش طبقه کارگر ایران را در انقلاب آینده چگونه ارزیابی می‌کنید؟

ج: اگر معتقد هستیم که بعد از سرمایه‌داری سوسیالیسم است که پیروز می‌شود، این سؤال بی‌مورد خواهد بود! اگر حرکت‌های اجتماعی مورد نظر است، باز هم طبقه کارگر بدون تشکل نمی‌تواند تأثیری بر آن داشته باشد. منظورم اینست که اگر انقلاب در کار باشد، این کارگران هستند که باید در رأس آن باشند و آنرا هدایت کنند. ولی اگر حرکت‌ها و تحولات اجتماعی از نوع دیگری مدنظر است، من آنها را انقلاب نمی‌دانم!

س: درباره آلترناتیو حکومتی چه نظری دارید؟

ج: آلترناتیو کارگری که وجود ندارد. همه آلترناتیوهای موجود بورژوازی- اند و برای چاپیدن طبقه کارگر. هیچکدام اینها به نفع کارگران و زحمتکشان نیستند. متأسفانه چپ هم توان آنرا ندارد که جانشین رژیم اسلامی بشود و حکومت آینده هم حکومتی است بورژوازی.

س: در پایان، اگر نظر، پیشنهاد و یا پیامی برای خوانندگان اتحاد کارگران دارید، بفرمائید.

ج: این کاری را که شما شروع کرده‌اید، بسیار خوبست؛ چراکه نظرات مختلف کارگران در اینجا مطرح می‌شوند. البته کارگرانی که بخاطر جبر اقتصادی کارگری کرده‌اند، خود این کارگران هم در این مصاحبه‌ها با نظرات مختلف خودشان آشنا می‌شوند. اینکار خوبست، ولی بشرط آنکه از خود کارگران

س: به نظر شما عملکرد چپ ایران در قبال جنبش کارگری چگونه بوده است؟

ج: به نظر من سازمانهای سیاسی چپ ایران نه تنها طبقه کارگر ایران، بلکه مردم ایران را هم نشناخته بودند. نمی‌خواهم سازمانهای سیاسی را نفی کنم، اما آنها تشکلهای کارگری را نه تنها از راه درست آن بوجود نیاوردند و به این مهم کمک نکردند، بلکه به نابودی شان کمک کردند! مثلاً کارگران و یسا روشنفکرانی که به محیط کار آمده و از طرف این سازمانها در تشکلهای کارگری شرکت داشتند، قبل از منافع کارگران به منافع سازمانی شان توجه داشتند. بخصوص که تقریباً همه کسانی که از سوی سازمانهای سیاسی در این تشکلهای شرکت داشتند، اصولاً کارگر نبوده بلکه "کارگر تزیینی" بودند و بخاطر اجبار اقتصادی به محیط کار و کارخانه نیامده بودند. کسانی هم که بخاطر جبر اقتصادی کارگر نشده باشند، نمی‌توانند مشکلات کارگران را بفهمند. آنها می‌توانند از فردا سرکار نروند. ولی کارگران نمی‌توانند به کار فردا بی‌توجه باشند! وقتی بحث بر سر فلان خواست کارگران باشد، و مثلاً اگر در مقابل آن یکماه بیکاری مطرح باشد، کارگران واقعی به نسان شب، به اجاره خانه و به زندگی روزانه زن و فرزند خودشان فکر می‌کنند و بعد تصمیم می‌گیرند، در حالیکه اگر نمایندگان نیروها در تشکلهای حضور داشته باشند، رأی به اعتصاب می‌دهند و بیکاری یکماهه را می‌پذیرند! وقتی برای تدوین اساسنامه یک تشکل ۵ تا اساسنامه پیشنهادی از طرف ۵ سازمان سیاسی آورده شود، کارگران چه می‌توانند بکنند؟ بخصوص که هر کدام آنها روی اساسنامه خود پافشاری هم بکنند، راستی چه می‌توانی بکنی؟ در اینجا لازم است نگاهی هم به خود کارگران بکنیم تا ببینیم آنها چه می‌گویند و چه می‌خواهند، یا نه؟ متأسفانه این چیزی بود که تجربه کردیم! در آنجا آنچه مطرح بود، خط و خطوط سازمانی بود، نه مسائل کارگری. حقیقتی است که روشنفکران انسانهای شریفی هستند، مبارزه می‌کنند، خود را به خطر می‌اندازند... ولی متأسفانه مشکلات و وضع واقعی کارگران را نمی‌توانند درک کنند!

س: نقش و رسالت سازمانهای سیاسی را در قبال جنبش کارگری چه میدانید و چه وظایفی برای نیروهای انقلابی قائلید؟

ج: راستش این مسئله‌ای است قابل بحث و فعلاً جواب مشخصی برایش ندارم.

کارگران در مبارزات روزمره همیشه شرکت دارند. آنها جدای از این مبارزات روزانه دنبال تشکل نیستند، بلکه در همین مبارزات است که به تشکل هم می‌رسند... اولین چیزی که آنها را به حرکت وامی‌دارد، اضافه دستمزد است... تنبها از طریق دادن زدن به این چیزها... یعنی دستمزد و گرانی... هست که می‌توان به تشکل رسید.

نظر خواهی کنید، نه کسانی که بخاطر فعالیت سیاسی به محیط کار رفته‌اند. البته خوبست که در نشریه‌تان یک ستون جداگانه هم برای کسانی که بخاطر فعالیت سیاسی و تشکیلاتی شان وارد کارخانه‌ها شده‌اند (روشنفکران)، باز کنید. از این طریق می‌شود مقایسه کرد که نظراتشان چقدر مشترک است و چقدر باهم اختلاف دارند. ممکن است هر دو آنها در یک شرایط و در کنار هم کارگری کرده باشند، ولی نظراتشان یکی نیست! یکبار دیگر می‌خواستم در اینجا از شما خواهش کنم که این ستون را برای کارگرانی که بخاطر جبر اقتصادی کارگری کرده‌اند، حفظ کنید!

س: تأثیرات تحولات کشورهای بلوک شرق بر کارگران ایران چه بوده و چه نتایجی را می‌توان تصور کرد؟

ج: طبیعتاً بورژوازی یک حربه تبلیغاتی پیدا کرده که بگوید تا بحال در این کشورها سوسیالیسم جریان داشته و حالا سوسیالیسم در این کشورها شکست خورده، و تلاش دارد تا طبقه کارگر را بیشتر فریب دهد. وگرنه کارگران با همه افت و خیزها مبارزه و زندگی خود را مداوماً به پیش می‌برند. بورژوازی می‌گوید

## تذکر

مقالاتی که خارج از ستون آزاد و بیاتریبون مخالفت  
اعضاء با امضای فردی در اتحاد کارگران درج می شوند، به  
معنای تأیید آنها در کلیات از طرف هیئت تحریریه،  
علیرغم برخی اختلافات در جزئیات، می باشد.  
هیئت تحریریه

# الترناتیو حکومتی شود اها!

دادند، عملاً توده‌ها را با احساس بیگانگی، دوری‌گزینی و حتی تنفر نسبت  
به باصطلاح "حکومت شورائی" مستعد پذیرش راه پارلمان‌تاریسم ساخته-  
اند و این امتیاز مثبتی بود که توسط احزاب یادشده برای مدافعان راه  
پارلمان‌تاریستی رقم زده شد.

از طرف دیگر، تاریخ قرن اخیر تاریخ شکل‌گیری نهضت‌های شورائی، و  
سپس جدال‌تئوریک و پلمیک‌های مارکسیست‌ها بویژه پلمیک‌های مقدماتی و  
تأحیدی شکل‌نگرفته لندن در سال ۱۹۰۵ تا ۷ حول حاکمیت شوراهای و سپس  
آتشبار قوی و کوبنده‌اش از سال‌های ۱۹۱۷ به بعد و همچنین تاریخ شکل‌گیری  
حکومت شورائی در روسیه بود که در واقع دوران تجربه عملی برای روشن‌کردن  
زوایا، رفع گره‌گام‌های مبهم، ارتقا و تکامل هر چه بیشتر و بویژه دوران آموزش  
و واری این تجربه عملی نیز بوده است. لنینیست‌ها پس از دستیابی به  
تئوری حکومت شورائی و سپس متحقق نمودن آن هیچ‌گونه شک در حقانیت  
و اصولیتش نداشتند و در تمامی مباحثات آندوره هیچ دیدگاه غیرمارکسیستی  
نخواستند مزیت و برتری سیستم پارلمانی را در مقابل سیستم شورائی به اثبات  
رسانند. در دوره یادشده این آتشبار بلشویک‌ها بود که موضعی تعرضی داشته  
و مدافعین سیستم پارلمانی را به موضعی دفاعی و محافظه‌کارانه رانده بود.  
با اینهمه هیچکس به اندازه خود لنین از نواقص زوایایی از کار در پیشبرد  
عملی و ناروشنی اجزاء قضیه و همچنین ضرورت بررسی، مطالعه و تحمیل،  
جمع‌بندی و سپس ارائه طرح‌هایی همه‌جانبه‌تر صحبت نکرده و پیش‌گام  
نبوده است. از نظر لنینیست‌ها بویژه پیشروترین، آگاه‌ترین و جدی‌ترین  
بلشویک‌ها و در رأسشان لنین تلفیقی از این اعتقاد عمل می‌کرده که ضمن  
پافشاری بپذیرش آگاهانه‌شان در حقانیت سیستم شورائی، می‌بایست  
آموزش در عمل، تجربه‌اندوزی و بررسی عملکردها را بعنوان گنجینه‌های  
از مواد مطالعاتی برای بهبود و تکامل اجزاء و جوانب قضیه موردپاسداری  
و استفاده قرار داد. لنین در اثر معروفش "بهبتر است کم‌تر ولی بهتر باشد"  
ضرورت این کنکاش و مطالعه را در بر خورد به پنج سال تجربه عملی ساختمان  
دولتی مورد تأکید قرار داده، مشکلات و نارسانیهار ابرمیشمرّد، از نواقص کسار  
انتقاد می‌کند و اقدامات لازم در راستای بهبود عملی آنرا گوشزد مینماید.

تحولات اخیر در کشورهای اروپای شرقی و نوساناتی که در بین نیروهای  
کمونیست حزبی و غیر حزبی در این کشورها صورت گرفته، جایگاهی و دست  
دست شدن قدرت سیاسی از احزاب حاکم به دست جریان‌های سیاسی  
دیگر در بخشی از کشورها از طریق انتخابات آزاد، پذیرش و انجام بخشی از  
رفرصها در رابطه با تعدد احزاب و فعالیت آزاد سیاسی در بخشی دیگر،  
برداشتن بند مربوط به رهبری حزب کمونیست از قانون اساسی غالب  
کشورهای مزبور، شکل‌گیری جنبش‌های سیاسی، توده‌ای و ملی با درجاتی  
متفاوت در هر یک از آنان، گام‌های اولیه در راه درهم‌ریختن بخشی از بلوک‌ها و  
مفبندهای قدیم در رابطه با پیمان‌های چندجانبه‌بین‌المللی، ارائه  
برنامه‌های اقتصادی جدید و غیره، اوضاع متحول و غیر ثابتی را بوجود آورده  
است که رویهم‌رفته می‌توان آنها را تحولات بی‌سابقه و مهم دوران حاضر  
خواند. از اینرو شکل‌گیری مجادلات داغ‌تئوریک برای ارائه الترناتیو  
سیاسی و اقتصادی نیز منطبق با دوران پرتنش جاری امری طبیعی و ذاتی  
مراحل اینچنینی است: مباحثاتی که ضمن پاکبندی هر چه وسیع‌تر ناشی  
از شرایط، می‌بایست نقش راهنما و جهت‌دهنده تحولات را بازی کرده و  
هریک حقانیت خود را در این بوته آزمایش داغ و پیرشتاب این دوره به اثبات  
رسانند.

تا آنجا که به جنبه سیاسی مسئله مربوط می‌شود، سؤال اینست که  
نفی‌گذاشته با دنبال نمودن چه نوعی از حکومت و ساختمان دولتی باید  
دنبال شود؟ این سؤال در اصل بدین شکل مطرح است که کمونیست‌ها در رابطه  
با نوع حکومت می‌بایست چه شعاری داده و چگونه عمل نمایند، پاسخ صحیح  
به این سؤال پاسخی است برای همه توده‌های کارگروزمحتکش و برای همه  
کمونیست‌های حزبی و غیر حزبی و برای تمامی دمکرات‌های انقلابی.

تاریخ قرون اخیر از یکطرف تاریخ جدال‌اندیشه و عمل پارلمان‌تاریسم  
در مقابل شیوه‌های حکومتی استبدادی، فئودالی و سپس تجربه‌اندوزی، تغییر  
و تکمیل و نهایتاً شکل تکامل‌یافته امروزی آن است که هم‌اکنون در غالب کشور-  
های کره خاکی مان به حیات خود ادامه می‌دهد. پارلمان‌تاریسم بعنوان شیوه  
حکومت بورژوائی (و البته با دست‌آورد‌های بزرگی نسبت به شیوه حکومتی  
ماقبل) با تفاوت‌ها و تنوعات خاص خود در هر کشور که عمدتاً ناشی از سنن  
مبارزاتی، فرهنگی، سطح بلوغ و توازن قوای سیاسی- طبقاتی حاکم بر  
آنهاست شیوه حکومتی است که جز در سال‌های ۱۹۱۷ تا نیمه اول دهه ۲۰  
احساس خطر جدی در مقابل رقیبی تازه‌پا، خطرناک، روبه‌رشد و محبوب  
(محبوب برای کارگران و زحمتکشان جهان) به خود ندیده و در شرایط حاضر  
نیز که بسیاری از کشورهای اروپای شرقی رسماً و علناً راه پارلمان‌تاریسم  
را برگزیده‌اند، بدان احساس گردن‌فرازی و حقانیت ابدی دست داده است.  
در دوره‌ای که حکومت‌های اروپای شرقی با ممنوعیت فعالیت بس‌سرای  
احزاب دیگر، مسخ و یا نفی شوراهای، منفعل و غیر سیاسی کردن توده‌ها و  
خلامه محدودیت و ممنوعیت آزادی‌های سیاسی، به حکومتشان ادامه می-  
د.

بودند تئوریسینها و رهبرانی که در مطالعه و برخورد با جنبش شورائی به نتایجی غلط دست یافته و شورارانزاده حزب پنداشته و میخواستند. برخورد های لنین در ابتدای امر به مقوله حکومت شورائی برخوردی ناقص و حتی خام بود. در آن سالها نهایت آنچه که لنین بدان معتقد شد و اعتقاد خود را که حاصل مطالعه و فادارانه جنبش و برخورد تئوریک با دیدگاه های رایج بین بلشویکها و منشویکها بود همانا دستیابی و تکیه بر ایده دولت موقت انقلابی برآمده از شوراهای کارگران، سربازان و دهقانان بعنوان نقطه دیکتاتوری دمکراتیک که تا برگزاری مجلس موسسان به حیات خود ادامه خواهد داد، بوده. در واقع این اولین بار بود که لنین به این ایده دست مییابد که شوراهای میتوانند و باید بمثابه ارگانهای دولتی عمل نمایند. این ایده با سرکوب و محوشوراهاتوسط رژیم تزاری تا به همین حد باقی ماند و در تمام دوران فترت و فراز و فرود جنبش تا سال ۱۹۱۷ و شکل گیری و قوام مجدد شوراهای ارتقا، نیاقت. برنامه بلشویکها نیز مبنی بر فراخوانی و برپائی مجلس موسسان بعنوان یکی از نموده های پارلمان تارسیسم کمکان دست نخورده باقی ماند. ضرورت تجدیدنظر و تغییر برنامه بلشویکها، پس از شکل گیری مجدد جنبش شورائی، ظرفیتها و توانمندیهای که از خود بروز دادند قدرت **دوگانه حکومتی** که عملاً وجود داشت و عمل میکرد. بحثها و برخورد های تئوریک که حول مسئله دولت موقت و دولت آتی در گرفت. آینده انقلاب که با مقادیر و اقدامات سیاسی - عملی دولت موقت تیره و تار مینماید و پاسخی دیگر میطلبد و ۰۰۰ مطرح شده و این همان دوره ایست که لنین در مطالعه و بررسی این جنبش قوی شورائی ایده حکومت شوراهای هر چه بیشتر منسجم و متکامل نمود. از این مقطع است که حکومت شورائی در عرصه تئوری، پارلمان تارسیسم را به جنگ میطلبد. شوراهای فوریه تا ژوئیه سال ۱۹۱۷ ابعثت توهم توده های کارگر، سرمستی شان در پیروزی بر تزارسیسم و تسلط رهبری سازشکارانه بر آنها علیرغم در دست داشتن قدرت کافی هنوز پارلمان تارسیسم و حکومت بورژواشی را تهدید نکرد و این خطر بالقوه برای جایگزینی به فعل در نیامده بود و نمیتوانست در آید جنگ نظری و عملی بلشویکها، تلفیق صحیح ترویج و تبلیغ و ایجاد رابطه صحیح بین تاکتیکها و استراتژی در رابطه با حکومت شورائی و سطح بلوغ جنبش و توده ها، در انطباق با سه دوره فوریه تا ۴ ژوئیه، ۴ ژوئیه تا ۱۳ اوت، و از ۱۳ اوت تا کسب قدرت و پس از آن، بلحاظ مطالعه متدولوزیک حائز اهمیت فراوان است. این سه دوره کنجینه های از تجارب را ارائه میدهد که در رابطه با روند حاضر در اروپای شرقی و سیاستی که میبایست از جانب کمونیستهای این کشورها اتخاذ شود بسیار آموزنده است. مطالعه صحیح این تجربه کمک میکند تا در شرایط حاضر و در رابطه با بحث مورد نظر نیز مورد استفاده قرار گیرد.

الف. رابطه ایده حکومت شورائی با سطح بلوغ توده ها

و روند جاری در کشورهای اروپای شرقی

در بُعد سیاسی - دمکراتیک قضیه آنچه که در تحولات اخیر اروپای شرقی شاهدان هستیم موج عمومی دمکراسی طلبی و مبارزه علیه شیوه حکومت خودمدارانه و بوروکراتیک سالیان مدید گذشته است. این موج از مدتها پیش چه در میان روشنفکران، توده ها، نیروهای اپوزیسیون و حتی لایه های از احزاب حاکم شکل گرفت، رشد کرد و به غلیان درآمد، تعدد احزاب، فعالیت آزاد سیاسی، منع پیگردها، انتخابات آزاد، آزادی مسافرت به خارج از مرزها از اهم خواسته ها و مطالباتی بود که موجی عمومی و همگانی، با در هم آمیزی مرز طبقات، لایه ها و نیروهای سیاسی متفاوت را موجب گردید. از اینرو فشار از پائین محرک اصلی مجموعه ای از فرمها گردید که توسط

در شوروی بعنوان اولین کشوری که راه سوسیالیسم را برگزید جز در دوره یاد شده و در واقع از نیمه دوم سالهای ۱۹۲۰ هرگز شاهد تلاشهای جدی در این جهت نبودیم که هیچ، بلکه در واقع دوران برپائی مناسبات و سیستم سیاسی میسویم که هر چه بیشتر توده ها را از ارگانهای کنترل و قدرت دور داشته، دمکراسی سیاسی را محدود کرده و به مسخ شوراهای امپیرالیزم بازگرداند. خلاصه باید گفت که دوران حکومت احزاب کمونیست در اروپای شرقی دوران مسخ و نابودی شوراهای دوران محدودیت و ممنوعیت فعالیت سیاسی برای دیگران و نشان دادن دیکتاتوری حزب بجای دیکتاتوری طبقه بوده است. اکنون بار دیگر در جدال بین دو اندیشه و دو شیوه حکومتی باید پرسید: کدامیک، پارلمان یا شوراهای کمونیستها و تمامی انقلابیون دمکرات بدون تردید در حقانیت، برتری و دمکراتیک تر بودن و تفاوت ماهوی، انگشت بر حکومت شوراهای میگذارند. برای کمونیستها صحبت بر سر تردید بر تئوری شوراهای پارلمان نیست، بلکه صحبت بر سر نقد بصر حمانه عملکردی از احزاب است که کردار شان را با نام حکومت شورائی بخورد دیگران داده و در این راه تنفر و انزجار آفریده اند. صحبت بر سر ترویج و تبلیغ بی اساس سیستمی است که تنها در پرتو تحقق آن توده ها قادر خواهند بود اراده خود را به فعل در آورده و قدرت واقعی را به کف گرفته و حفظ نمایند. صحبت بر سر کار چند برابر و جبران گذشته ایست که چنین فاجعه ای را در پی آورده است صحبت بر سر ایجاد ارتباط و درهم آمیزی این اصول و ایده های صحیح و دمکراتیک با توده های است که در جهت پارلمان تارسیسم متکی گردیده اند. و خلاصه آنکه صحبت بر سر تلفیق ایده حاکمیت شوراهای با واقعیت جاری است که در اروپای شرقی در جریان است. از اینرو برای پاسخگویی به سؤال طرح شده در بالا میبایست به چند مسئله کلیدی پاسخ داد:

الف: رابطه ایده حکومت شورائی با سطح بلوغ توده ها و روند جاری در کشورهای اروپای شرقی

ب: رابطه ایده حکومت شورائی با آزادیهای سیاسی بطور عام و فرمهای دمکراتیک اخیر در کشورهای یاد شده بطور خاص

ج: رابطه همزمنی مورد نظر کمونیستها با حکومت شورائی و ماجرای حذف بند مربوط به همزمنی از قانون اساسی در اروپای شرقی

پاسخ به مسائل فوق از دو جنبه حائز اهمیت است: اول پاسخ متدولوزیک و بیویژه در آموزی نقادانه از تنها عملکرد غنی و پربار موجود یعنی تجربه تئوریک و عملی بلشویکها و دوم پاسخ به شرایط مشخصی که با آن روبرو هستیم. تلفیق درست این دو جنبه کمک شایانی میکند تا به نتایج ورهنمودهای درستی در قبال حوادث جاری دست یابیم. پیش از مرور تاریخ روسیه باید به این نکته توجه داشت که کمونیستهای خوش فکر و خوش قریحه روسی، کمونیستهای که در درک از جوهر و متدولوزیک مارکسیستی یک سر و گردن از دیگر کمونیستهای آن زمان روسیه جلوتر بودند هرگز به مارکسیسم بعنوان شریعت و آیه های مذهبی نمینگریسته اند، لنین در رأس این دسته از کمونیستها و به عبارتی بعنوان سمبل و نماینده این لایه، رابطه صحیح تئوری و عمل، مطالعه و بررسی رویدادها و سپس جمع بندی و تاثیر گیری از آن برای تصحیح و ارتقا، تئوری را بدستی درک کرده و بکار میبرد. برخلاف بخشی از "لنینیستهای" دوآتشفه دیروزی و امروزی هرگز پدیده ای که شواهد و عینیت آن مشاهده نشده بود بعنوان آیه های خدائی در غار "حرا" بهیوی الهام نمیشد، و هرگز در قبال ایده جوان و ناشناخته ای چون حکومت شورائی، از ابتدا درک کاملاً و همه جانبه ای که دیگر لایه ها نداشتند، برنامه ای که در کنج دوم بلشویکها سال ۱۹۰۳ تصویب شد و لنین نقش بسزائی در تدوین آن داشته هنوز از ایده حکومت شورائی بری بود. لنین تنها در سال ۱۹۰۵ است که با جنبش شورائی کارگران و سربازان آشنا میشود. در میان بلشویکها



در انطباق با کردار گذشته‌اشان نمیتوان انتظار داشت که نقد آنان نقیصه‌ی ریشه‌ای و تاسطح حکومت شورائی و تحقق وسیع‌ترین آزادیها تحت سیستم حکومت شوراهای باشد.

اگر مبنای حرکت و متدبر خورد کمونیست‌ها نسبت به این تحولات در حوزه سیاسی آنست که قطعاً تحقق آرگانهای اقتدار توده‌ای، حاکمیت شوراهای سازمان دادن سرایای ساختمان دولتی منطبق بر آن فرم‌های اخیر تنها در حد مقر و اقدامات مثبتی که زمینه‌برابری آموزش و بارآوری هر چه بیشتر آگاهی طبقاتی مپیام‌یکند، معنا خواهد داشت بجنبه مهم قضیه استفاده از همین امکان برای آموزش و آماده‌سازی توده‌ها در راستای آن هدف عالی توسط کمونیست‌هاست. کمونیست‌هایی که در درون و بیرون از احزاب یاد شده قرار دارند، کمونیست‌هایی که به حقانیت دمکراتیک‌ترین شیوه حکومتی توده‌ها معتقدند، خلاصه وجود این دسته از کمونیست‌ها طبیعتاً ضایعه‌ای خواهد بود برای توده‌های هر کشور، لیکن منطق مبارزه در اقتصاد سیاسی و تئوریک مسلمان‌یگانگی را از خود بیرون خواهد داد. و هر آنجا که چنین کمونیست‌هایی وجود دارند وظیفه‌ی وقفه‌شان تبلیغ و ترویج ایده‌ی ایده‌به‌همراه بهره‌برداری از همه امکانات سیاسی و حتی پارلمان‌تاریستی است. تفاوت این سالها با فوریه تا ژوئیه ۱۹۱۷ و امکاناتی که برای بلشویکها فراهم شده بود، قابل تعمق است و نمیتوان آنها را نادیده گرفت، لیکن شیوه برخورد و متدولوژی بلشویکها در آن دوره، شیوه و متدی است که با تفاوت‌های خودبیزه‌اش پاسخی است برای همین دوره در حال گذر. یکی از تفاوت‌های اساسی دوره مورد بحث با ماه‌های بین فوریه تا ژوئیه سال ۱۹۱۷، وجود جنبش قوی شورائی در آن مقطع است. و این امر بسترمساعدی برای تبلیغ و طرح شعارهای عملی و تاکتیکی زنده بلشویکها بود. اکنون ما شاهد یک جنبش قوی شورائی توسط کارگران در کشورهای مورد بحث نیستیم و این امر باعث میشود که بارترویی قضیه نسبت به بارتبلیغی حول ایده شوراهای توسط کمونیست‌ها سنگین‌تر باشد. لیکن این امر به معنای بی‌مسئولیت بودن تبلیغ نیست. هنگامیکه امکان فعالیت آزاد نسبتاً فراهم شده باشد، هنگامیکه به همراه مطالبات عموم توده‌های و مشترک شاهد جنبش مستقل کارگران نیز هستیم، هنگامیکه دموکراسیون و میتینگ‌های وسیع برپا می‌شود، هنگامیکه موج سیاسی عمومی تاب‌دان حدیث می‌رود که احزاب در قدرت اپوزیسیون میشوند و ۰۰۰ اینها نشان‌ها و زمینه‌های بخش‌ها مساعد برای تبلیغ ایده‌هاست. بویژه آنکه در دوره‌های متلاطم نسبت به دوران رکود و خوف‌گنان گوشه‌بازی شنیدن نظرات حساستر میشوند و آموزشی که توده‌ها در این دوره‌ها می‌بینند با ده‌سال دوران راکد سیاسی قابل مقایسه نیست. اگر در ماه‌های فوریه تا ژوئیه با حضور فعال شوراهای و در شرایط قدرت دوگانگی بلشویک‌ها علی‌رغم در اقلیت بودن شعار "همه قدرت به شوراهای" میدادند. این امر نشان‌دهنده آن بود که اولاً آنها تنها و تنها این سیستم را بیان‌کننده اراده توده‌ها میدانستند. از نظر آنها متحقق نمودن ایده‌ی اراده‌ی بمراتب والا تر، مهم‌تر، ارجح تر و مقدم‌تر از کسب آراء اکثریت شوراهای توسط آنان بود که اینگونه تلاش در جهت کسب اکثریت آراء، بمنظور هدایت اصولی شوراهای اهمیت و جایگاه خاص خود را داشت. از طرف دیگر ایستادن شعار ناظر بر متحقق نمودن این سیستم بشکل مسالمت آمیز بود اما گمانی که در هر جای دیگر باید مورد بهره‌وری قرار گیرد. باز هم نباید فراموش کرد که پس از سرکوب آژوئیه، یعنی در شرایط خلاصه شوراهای اقتدار که شاید تنها از جوانب با دوره مورد بحث ماقابل مقایسه باشد بلشویک‌ها کاملاً تنها نظر فدار سیستم مورد نظرشان یعنی حکومت شورائی بودند. لنیون در مقاله "در اطراف شعارها" که در همان مقطع یعنی پس از ژوئیه و سرکوب شوراهای نوشته بود، توضیح میدهد که باز پس گیری شعار "همه قدرت بدست شوراهای"، تنها به معنای آنست که شوراهای مشخص متعلق به

بخشی از احزاب حاکم با سرعت عمل بیشتر و از جانب بخشی با کندی و محافظه‌کاری جامعه عمل بخودپوشید (و آنکه در این راستا مقاومت کسب کرد پوزهاش به خاک مالیده شد!) بنابراین یکطرف معادله توده‌ها و نیروهای اپوزیسیون بودند و یکطرف دیگر احزاب حاکم. در شعارها و خواسته‌های مردم آزادیهای سیاسی بود و پارلمان‌تاریسم، و در اقدامات احزاب در قدرت نیز فرم بود و در منتهای خط، پذیرش پارلمان‌تاریسم. آنچه که در این ماجرا شنیده نمیشد و جز تک و تک نخواستن بود و وضعی که در آن مسودی از آن دیده نشد همانا شعار آزادیهای سیاسی به همراه حکومت شورائی بود. آیا راستی دلیل این امر در چه چیزی میتوانست باشد؟ تا آنجا که به نیروهای اپوزیسیون بورژوازی و خرده بورژوازی مربوط میشود که بتازگی رسمیت یافته‌اند بنا بر ماهیت و ویژگی طبقاتی شان طرح شعار پارلمان‌تاریستی کاملاً طبیعی و مورد انتظار است؛ چرا که شعار حاکمیت شوراهای، شعار توده‌هاست (آنهم توده‌های آگاه)، شعار کمونیست‌هاست که در پی تحقق حاکمیت و اراده کارگران و توده‌های زحمتکش هستند. اما سؤال اینست که چرا توده‌ها در جهت چنین شعاری سستگیری نکردند؟ واقعیت آنست که عملگر احزاب در قدرت در دوره حکومتشان، عملگر دی بود که نه در جهت آگاه کردن، آموزش و سیاسی کردن توده‌ها، بلکه در جهت نفی اراده آنها، دورنگه داشتنشان از سیاست، ارگانهای قدرت و ارگانه‌های اعمال اراده دولتی بوده حکومت شوراهای همیشه بانام کمونیست‌ها، ایستادن و فادارترین و پیگیرترین نیروهای مدافع کارگران و زحمتکش در هر مأموریت دولتی و بانام کمونیسم عملگر دی آنچنان داشتند که شاهدش بودیم، طبیعی است که در افکار عمومی توده‌ها، توده‌هایی که آموزش ندیده و قدرت مرزبندی آگاهانه حکومت شورائی با عملگر دین احزاب را ندارند، در یک هاله کلی و مرزبندی عامیانه به هر آنچه می‌رسند که توسط این احزاب با هر نامی بدان عمل شده باشد، حکومت شورائی تنها زمانی در ذهن آگاه مردم مینشیند که حول آن وسیع‌ترین تبلیغ و ترویج و آموزش صورت گرفته و در هر کام عملی شاهد تحقق آن باشند. نسل اخیر کارگران و زحمتکشان اروپای شرقی نه تنها در چندین دهه اخیر شاهد تحقق و تبلیغ و ترویج حول این سیستم حکومتی نبودند بلکه تجربه عملی، زنده و ملموس سالهای پس از ۱۹۱۷ را نیز بطور نقد یدک نمیکشند. از آنجا که مبارزه برای یک ایده متعالی و مترقی لازم‌اش، سطح معینی از آگاهی، تشکل سیاسی یعنی همان چیزی که بخش اعظم توده‌های کارگرو زحمتکش اروپای شرقی از آن محرومند میباشد، طبیعی است که مبارزه و مطالباتشان به ملموس‌ترین و مشهودترین محدودیتهای موجود معطوف شده باشد.

و اما خود احزاب در قدرت نیز در واکنش نسبت به این موج متراکم و این خواست عمومی نهایتاً تا بدانجا پیش رفتند که در شعارها و مطالبات مردم منعکس بود (آنهم نه در همه کشورها) بعبارت دیگر، حتی احزاب یاد شده با پذیرش انتخابات آزاد و تحویل قدرت به نیروهای سیاسی دیگر، بهیچ وجه انتخابات از منشور شوراهای رها به میان نکشیدند؟ چرا که لازمه پذیرش حکومت شورائی در وهله اول پذیرش این امر است که سیستم انتخاباتی بر اساس نمایندگی طبقاتی صورت گرفته و پیش برود، اعتقاد عموم احزاب یاد شده به دولت تمام خلقی و در هم‌ریزی مرز طبقات نتیجه طبیعی اش آنست که به تمامی انسانهای جامعه بعنوان شهروند و بمثابه هر نفر یک رای بنگرد. انتظار پیش کشیدن انتخابات طبقاتی از حزبی که معتقد به پایان یافتن مبارزه طبقاتی در کشور خویش است، انتظار از بیپوده‌است. از طرف دیگر، انتقاد ضمنی و بخشار رسمی احزاب یاد شده از شیوه حکومت گذشته‌اشان هم سطح مبارزات مردم بویه میزبان فشاریست که بر آنان وارد شده است یعنی اتحاد آزادیهای دمکراتیک بورژوازی، از این رو

مردم راجست چونما شیم، نه تعطیلی تبلیغ و ترویج آنرا با توجه بهانی مختلف اعلام بداریم، از طرف دیگر، گزینش راه پارلمان تارایسم توسط مردم و عدم بردلازم هر ایده صحیح دیگر، در شرایط مشخصی یعنی نفی امکانات مزبور، عدم استفاده از آنها و نپذیردن روند جاری توسط کمونیست‌ها نیست. کمونیست‌های کشورهای مزبور ضمن استفاده از شرایط و امکانات پارلمانی، می‌بایست حداکثر استفاده را از اوضاعی که امکان تبلیغ و ترویج و بخش نظرانشان فراهم کرده است بنمایند، چه سادر مراحل مقدماتی و حتی تا مدت‌ها ایده‌ها و سیاست‌هایشان بردتوده‌ای نداشته باشد، لیکن حقانیت آن بایستی، تلاش و فعالیت گسترده (و البته در درازمدت) اثبات خواهد شد.

وفاق عمومی حال حاضر که حول دمکراسی شکل گرفته است، علیرغم ظاهر عمومی‌اش از جوهر طبقاتی مختلف برخوردار است. این وفاق همگانی به مرور زمان و تبلور یابی هر چه و شتر طبقاتی از هم گسیخته خواهد شد و هر طبقه‌ای از دمکراسی انتظارات خاص خود را به نمایش خواهد گذاشت و جهت گیری متفاوتش را عیان خواهد ساخت.

اکنون در بعضی از کشورهای شاهدین تجزیه و آغاز بلوک بندی روشن طبقاتی هستیم. نیروهای کمونیست و پرولتاریا بایند نشان دهند که طرفدار وسیع‌ترین حد دمکراسی و آزادی‌های سیاسی هستند، چرا که این شکل و این حد از دمکراسی بیش از همه به همین طبقه سودرسانده و چهره کمونیست‌ها را افشاء مینماید. یکی از معیارهای پیگیری و جدیت هر نیروی در دفاع از دمکراسی، دفاع از دمکراتیک‌ترین نوع حکومت است. آزادی‌های وسیع سیاسی، حق تشکل، حق اجتماع و اعتماد، حق تحزب و فعالیت سیاسی، و خلاصه پذیرش تعدد احزاب و رقابت آنان برای کسب قدرت سیاسی، جزء ملزومات حکومت شورائی است. بدون این‌ها نه حکومت شورائی، بلکه دیکتاتوری احزاب، حاکم خواهد شد. پارلمان تارایسم در هر کشوری (چه کشورهای سرمایه‌داری و امپریالیستی و چه اروپای شرقی در حال تحول) مسلمانی نتواند بخشی از این حقوق را تا همین نماید، که میزان تحقق آن در هر کشوری بستگی به عوامل متعددی دارد، لیکن آنچه که پارلمان تارایسم تحت هر شرایطی از آن می‌گریزد. پذیرش و عملی کردن اراده توده‌ها فراتر از اراده احزاب و "نخبگان" است. اوضاع کنونی در کشورهای مورد بحث از جنبه سیاسی نمیتواند به نتایجی مطلوب دست یابد مگر آنکه عالیترین حد دمکراسی را نشان گیری نماید و این ممکن نیست جز در سایه تلفیق و جاری داشتن آزادی‌های بی‌قید و شرط سیاسی، پذیرش بی‌چون و چرای حق اعتماد منطبق بر حاکمیت شوراهای، برای اثبات، و توده‌های کردن این ایده‌ها انبوهی از کاربرد دوش کمونیست‌هاست که در شرایط حاضر میبایست با تبلیغ و ترویج بی‌امان دنبال شود.

ب. رابطه ایده حکومت شورائی با آزادی‌های سیاسی بطور عام و فرم‌های دمکراتیک اخیر در کشورهای یاد شده بطور خاص

هنگامیکه صحبت از دمکراسی به میان می‌آید در واقع بیان این امر است که چه راه‌ها و امکاناتی عرضه میشود تا توده‌ها قادر به بیان خواسته‌ها و مطالباتشان گردند، شیوه‌ها و ابزارهای عرضه شده برای بیان این خواسته‌ها و تمایلات و راه‌های متحقق کردن آنها چه میتواند باشد. چه راه‌ها و امکاناتی برای متشکل شدن هر طبقه، لایه و دسته‌های فراهم میشود، و چه ابزارهایی فراهم میشود تا هر نیروی متشکل به‌ابراز نقطه نظرات و ایده‌های خود و نقد دیدگاه‌های دیگران بپردازند. چه امکاناتی فراهم میشود تا هر دسته متشکل نیروهای غیر متشکل را تحت تاثیر قرار دهد. و خلاصه آنکه چه امکاناتی فراهم میشود تا اعمال نظر و اراده اکثریت تا حد کسب حکومت بقیه در صحنه ۱۰

دوره قدرت دوگانه که امکان کسب مسالمت آمیز قدرت را داشتند نفی میکنیم ولی اینکه ما طرفدار حکومت شورائی هستیم امر واضحی است، وی با امیدیه اینکه شوراهای مجددا شکل گرفته و سربر خواهند آورد همین معنا را یادآور میشود "پیدایش شوراهای این انقلاب جدید ممکنست و بیاید هم پدید آیند، منتها نه شوراهای کنونی یعنی نه ارگانهای سازشکاری بایورژوازی بلکه ارگانهای مبارزه انقلابی علیه بورژوازی اینکه مادر آنهاست هم طرفدار این خواهیم بود که سرپای ساختمان دولت طبق نمونه شوراهای باشد موضوعیست مسلم".

بنابراین از نظر کمونیست‌های روسی حتی در دوره "خلا" شوراهای (که البته روح جنبشی آن کمکان وجود داشت) تنها و تنها تبلیغ و ترویج این ایده و این روش حکومتی معنا داشت و لا غیر. و این کاملاً طبیعی بود؛ چرا که از نظر آنان هیچ شیوه حکومتی دیگری دمکراتیک تر و بالنده تر از حکومت شورائی وجود نداشت؛ چرا که از نظر آنان دمکراسی بورژوازی و سیستم پارلمانی چنان سازمان یافته و میباید که توده‌های زحمتکش را تا حد ممکن از ماشین حکومتی دور نگه میدارد. و درست عکس آن - یعنی ترکیب قوه مقننه و مجریه، که وضع کنندگان قوانین و نیروهای اجرائی آن خود توده‌های کارگرو زحمتکش و بنامیندگان "خودی‌شان" که در محیط کار و نوبت حوزه‌های انتخاباتی محلی برگزیده شده، قابل شناخت بیشتر، قابل کنترل، قابل عزل و قابل تعویض اند. از این رو هر چه بیشتر آنان را به ماشین دولتی نزدیک کرده، امور دولتی را به وسیع‌ترین سطح ممکن به آنان آموزش داده و این امر را از انحصار "دولتمردان انگشت شمار" خارج نموده و توانائی و توانمندی بیشتر در این حوزه را به مسئولیت گیری بیشتر و هدایت امور پیچیده ترمی راند؛ چرا که از نظر آنان شوراهای ارگان قیام، ارگان مصادره سرمایه، ارگان حاکمیت بر کارخانه‌ها، زمین و کلیه منابع عمومی، ارگان بررسی تخلفات مقامات، ارگان حساب پس گیری و ارگان تعیین سیاست و علنی‌ت آشکار تمامی قراردادها، معاملات و سیاست‌های دولتی و غیره در پیشگاه توده‌ها و در نهایت ارگان تصمیم‌گیری و اجرای تمامی تصمیمات با بحث و اوقاع و رای اکثریت تشکیل دهند آن بود.

با چنین اعتقادی بود که بلشویک‌ها حتی در دوران سرکوب شوراهای بعد از ژوئیه نیز تمام تلاششان را برای پاگیری مجدد شوراهای، جاگیری سیاست و جهت گیری رادیکال در آن، نفی عملگر دسازشکارانه دوره فوریه تا ژوئیه، و خلاصه برپائی ساختمان دولتی بر اساس سیستم شورائی بکار گرفته و این خطر را در دوره جدیدی از حیات شوراهای (یعنی ۳۱ آوت به بعد که شوراهای فتره گرفته سمتگیری جدید به مفهوم اعتقاد به ارگان قیام و تشکیل دولت یافتند) نیز با جدیت هر چه تمام تر دنبال نمودند.

با توجه به آنچه که گفته شد تعطیلی ترویج و تبلیغ حول ایده حکومت شورائی در اروپای شرقی از طریق کمونیست‌های آنجا تنها تحت دوا دعای میتواند مطرح باشد: اول آنکه ادعا شود که سیستم شورائی دیگر مورد اعتقاد مانیتست. در آن صورت باید گفت که اولاً این خود یک دلیلی است برای رویگردانی از کمونیست بودن، ثانیاً بایا اثبات شود که چرا سیستم پارلمانی و یاسیستم "نالت" دیگر، دمکراتیک تر و به نفع توده‌های کارگرو زحمتکش است؛

دوم آنکه ادعا شود سیستم شورائی علیرغم اصولیت و برتری نسبت به همه سیستم‌های حکومتی دیگر، در رابطه با فعل و انفعالات جاری و سطح آگاهی و روندی که عملاً توده‌ها برگزیده اند بردی نداشته و طرح آن چپ‌تری جز ذهنی گرائی و دورماندن از روند واقعی و زنده نیست. در آن صورت باید گفت که این درک نیز اشتباه است؛ اصولیت یک ایده ایجاب میکند که راه بردن آن به میان توده‌ها و تلفیق صحیحی بین تبلیغ و ترویج، کمیست و کیفیت هر یک و اشکال متناسب و منطبق با روند، سطح آگاهی و مبارزات



طرح مسئله باهم مشترکید، همه دم از حق و حقوق کارگران می‌زنید و دعوت به مقابله و دفاع از حقوق از دست رفته کارگران می‌کنید. پس چرا در عمل با هم همین کاری را که در شعار می‌گوئید، انجام نمی‌دهید؟ اگر واقعا حرفتان با عملتان یکی است، پس بهتر است بیانش با هم اتفاق و اتحاد کنید و برای نجات ما کارگران از این همه ستم، که سردرگمیان مانده‌ایم، کمکمان کنید! حرکات شماها ما را هم همراهی می‌کند. تا می‌آییم خط‌مشی و ایدئولوژی شما را بکار ببندیم و به آن عمل کنیم، خبر می‌رسد که چندین نفر انشعاب کردند و گروه دیگری را تشکیل داده‌اند! تا بخواییم با نظرات آنها آشنا شویم و اختلافات را بفهمیم، متوجه میشویم نیروی دیگری که تا دیروز از نظر شما مطرود و راست و... بود، باشما ائتلاف کرده و از فلان گروه که دفاع می‌کردید، موضع سخت‌تری نسبت به آن پیشه کرده‌اید. آخر اینکه نمی‌شود در این شرایط مدام به اینگونه اعمال بپردازید و از مهم‌ترین مسئله روز که همانا گفته شما مسئله کارگران است، غافل بمانید. اگر بر سر ما می‌جنگید، دشمن در داخل و روبروی ماست و هر روز عرصه را بر ما تنگ تر می‌کند. با ما باشید و به ما هم بیاموزید چگونه باشیم و چطور زندگی و مبارزه کنیم. اگر شماها متحد این حرف را بنویسید و به آن وفادار بمانید، آنهایی که غیر آن‌کنند، رسوا خواهند شد! به این مصرع از شعرتوجه کنید: "تا سیه روی شود هر که در او غش باشد."

ما کارگران آمادگی لازم را داریم در این شرایط سخت برای دفاع از حق و حقوقمان بیاخیزیم، ولی همین حرکات شما باعث شده تا بخشی از ما نیز راه را گم کنیم و ندانیم بالاخره نحوه مبارزه با دشمن چیست!

کارگر آرزو مند- ساکن تهران

## نامه هشدار دهنده یک کارگر از ایران

### خطاب به نیروهای چپ

جان سالم بدر ببرند و دوباره تشکیلاتی را بازسازی نمایند. خوب، تصور می‌رفت بعد از آن مصیبت و معضلی که وارد آمده بود، شعار وحدت ضرورت بیشتری یافته باشد. ولی اینطور نشد. دوباره تفوق و نفاق حاکم شد و هر روز شاهد انشعاب، جدائی، قهر و آشتی و دعوا شدیم، اتفاقاً دلخراش کردستان پیش آمد، مسئله پاریس و...

ناگفته نماند که در این کشمکش‌ها چه انشعاب، چه وحدت، چه قهر و آشتی و دعوا - عده‌ای بخاطر اختلاف و با نزدیکی با فلان نیرو، تشکیلات را ترک کردند، عده‌ای بخاطر فلان انشعاب به راهی دیگر کشیده شدند، عده‌ای سردرگم ماندند که چه کنند و عده‌ای هم منزوی و گوشه‌گیر، و تعدادی نیز راه زندگی پیشه کردند و از عمر رفته حسرت خوردند. نشریه محترم اتحاد کارگران! اگر آنجا واقعا تریبون آزاد است و اظهار نظر یا دیدگاه کارگران برایتان قابل احترام است، بنویسید که آیا نیروهای چپ، دمکرات، انقلابی و همه آزادخواهان! مگر جمهوری اسلامی غیر از آنچه که شما می‌کنید، انجام می‌دهد؟ شما یکدیگر را می‌دید، جمهوری اسلامی هم باقیمانده شما! شمارا چه می‌شود؟! مگر نه اینکه کارگران باید بایستوانه شما بعنوان نیروهای انقلابی عمل کنند و حکومت عدالت را مستقر نمایند؟ مگر نه اینکه شما به دفاع از کارگران و برچیدن استثمار برخاسته‌اید؟ کارگران که این همه اختلاف باهم ندارند! آنها با تمام وجود استعمار را می‌فهمند و برای رهایی از آن جان برکف آماده‌اند! این همه جنگ و جدل بین شما سر چیست؟

دوستان عزیز! باید دشمن را شناخت - و حتما شما بهتر از من می‌شناسید! اما چرا متحد نمی‌شوید و در یک صف از منافع ما دفاع نمی‌کنید؟ همه شما در

نشریه اتحاد کارگران!

هیئت تحریریه عزیز، چندی پیش توسط یکی از دوستان به نشریه شما برخورد کردم که ظاهر اولین شماره آن بود و قدامت دامه آنرا نیز وعده کرده بودید. مطالب را اجمالی خواندم، تیتری با عنوان "ستون آزاد" نظر مرا جلب کرد، سرشوق آمدم و تصمیم گرفتم چند سطر بنویسم تا شاید اگر قابل چاپ بود، اقدام نمائید. از پیش متشکرم!

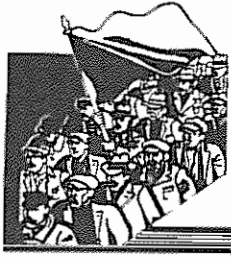
بهمن سال ۵۷ را مجسم کنید و استقرار جمهوری اسلامی را. در همان زمان وضعیت و اتوریته نیروها چپ را حرکت آغاز شد و نیروهای چپ، راست و دمکراتیک همه دارای روزنامه و مجله و تبلیغات دیگر. جمهوری اسلامی تعرض را شروع کرد، نیروها پزهای گوناگونی گرفتند: بخشی تأییدشان کردند، بخشی ساز مدارا زدند و بخشی هم مقابله به مثل را برگزیدند، رفته رفته سرنوشت همه شان تقریبا مشابه شد؛ یعنی جمهوری اسلامی طی یورش رقیبان را یکی یکی از میدان بدر کرد. البته این در حالی بود که نیروها نسبت به اوائل حکومت جمهوری اسلامی تشنت آرا پیدا کرده بودند. در این یورش که بی‌بسته و مداوم نیز بود، بخشی زندانی شدند و عده زیادی اعدام گردیدند، عده‌ای نیز آواره کشور های دیگر و تعدادی هم ماندند؛ بی حرکت و بی عمل به زندگی ادامه دادند و با گوشه‌گیر و منزوی گردیدند. البته از عده‌ای هم که بریده‌اند و مخالف این نیروها شده‌اند نباید گذشت! هدف از طرح این قضیه، گفتن تاریخچه وقعه نیست، بلکه نگرشی است از سوی یک کارگر که تقریبا این مراحل را دیده و پشت سر گذاشته و هم اکنون دلش بحال جنبش می‌تپد.

آری، بعد از این یورش بود که افرادی توانستند

با نشریه

اتحاد کارگران

وگاتیه کنید!



## جنبش کارگری



## یونان

برای پنجمین بار در طول سه ماهه صدها هزار نفر کارگر و روزدبگیر در تمامه جولای دست به اعتصاب زدند. این اعتصاب توسط اتحادیه سندیکاهای علییه قوانینی که قرار است از طرف دولت میتسو تاکس به اجرا درآید، سازمان داده شده بود. سرانجام در دوازدهم همین ماه دولت مذاکرات با اتحادیه‌ها را حول این قوانین می پذیرد. احتمالاً دولت محافظه کار قصد دارد تا انتخابات شهرداریها در اکتبر امسال اجرای این قوانین را به تعویق اندازد. بر اساس این قوانین ۱۸۰ ماده‌ای، قرار است که "اقتصاد بازار" بطور کامل پیاده شود. بدین ترتیب قرار است منابع دولتی، بانکها، بیش از ۸۰ درصد محصولات صنعتی و فعالیتهای خدماتی که از سال ۱۹۵۳ در مالکیت دولت هستند، خصوصی شوند. بیش از نیمی از شاغلین یونانی در استخدام دولت هستند که پس از اجرای این طرح بر اساس محاسبه اتحادیه‌ها بیش از ۳۰۰۰۰ نفر اخراج خواهند شد.

اما اعتصاب سراسری کارگران و کارکنان اساساً بر علیه قوانینی است که قطعاً در جهت تشدید و سخت تر شدن قانون کار عمل خواهند کرد. دولت قصد دارد که ساعت کار فرودگاهها را در آینده از ۴۰/۵ ساعت در هفته به دو برابر یعنی ۸۱ ساعت افزایش دهد، که این مطابق با منافع کنسرنهای تجاری بزرگ خواهد بود. این امر موجب اعتراض اکثر تجار فردی را برانگیخته است. علاوه بر آن قرار است که حداقل سابقه کار لازم برای دریافت حقوق بیکاری از ۷ ماهه به ۱۲ ماهه افزایش یابد، همچنین بخشی از کارفرمایان از پرداخت حقوق بازنشستگی و بیمه نمودن کارکنان خود در مقابل پرداخت مبلغی (بر اساس درآمدشان) به صندوقهای بیمه، معاف گردند. کار نیمه وقت که تاکنون ممنوع بود قرار است مجدداً مجاز اعلام گردد و شیفیت چهارم کارنیز دادر گردد، که بدین ترتیب ساعت کار روزانه و هفتگی افزایش می یابد.

بر اساس نظر اتحادیه سندیکاهای یونان، با تصویب این قانون ساعت کار روزانه به بیست و هشت ساعت افزایش پیدا خواهد کرد، دستمزدها تنزل نموده و عدم امنیت شغلی بروز خواهد کرد. پیروزی برای این قوانین از تجاری کار قطعاً به مبارزه هر چه متحدتر کارگران در اتحادیه‌ها بستگی دارد!

## ایتالیا

موظف گردید تا به اجرای قوانین حقوق اجتماعی از طرف کارفرمایان بطور مداوم نظارت کند. این توافق مربوط به بیمه اجتماعی دستاوردی که در گذشته جنبش کارگری در ایتالیا و همچنین قانون ایجاد توازن بین دستمزدها و تورم، بود. اتحادیه‌ها پذیرفتند که از ژوئن سال آینده مذاکرات در مورد تجدید قانون ایجاد توازن و همچنین تعرفه جدید صنایع فلزات، در مورد اضافه دستمزد و کاهش ساعات کار و امنیت شغلی، ادامه یابد. ۴ روز پس از این مذاکرات، معاون اتحادیه کارفرمایان اعلام نمود که تعرفه‌های جدید تا حد ممکن تمدید خواهند شد!

اعتصاب سراسری که برای ۱ ماهه جولای توسط اتحادیه‌ها در ایتالیا فرارخوانده شده بود، پس از مذاکرات جولای بین دولت، اتحادیه‌های کارگران و اتحادیه کارفرمایان کونفیندوستریا (Confindustria)، لغو شد. در طی این مذاکرات اتحادیه کارفرمایان موظف به اجرای قانون ایجاد توازن بین دستمزدها و تورم تا پایان سال ۹۱ شد و بدین ترتیب از پایان دادن به این قانون در پایان امسال صرف نظر نمود، و علاوه بر آن قرار شد که این اتحادیه با کارگران صنعت فلزات در مورد اضافه دستمزدها مذاکره شود. دولت

## پیام اتحاد کارگران انقلابی ایران (راه کارگر)

## به : انجمن کارگران تبعیدی ایرانی

دوستان و رفقای عزیز کارگر تبعیدی!

پیام مجمع عمومی انجمن شماره افراد، سازمانها، تشکلهای کارگری، احزاب و مجامع دمکراتیک و مترقی، مندرج در شماره ۷ کارگر تبعیدی مبنی بر درخواست حمایت و همکاری از آنها، اتحاد کارگران انقلابی ایران (راه کارگر) را بر آن داشت تا بدینوسیله حمایت و همکاری خود را با انجمن شما اعلام دارد.

از آنجاکه طی سالیان گذشته اختناق و سرکوب بی سابقه ضد انقلاب حاکم بر ایران مبارزین و انقلابیون بسیاری را وادار به خروج از کشور نموده، که بخشی از آنها را کارگران بی‌شرو و فعالین جنبش کارگری تشکیل می دهد، و این روند همچنان ادامه دارد. همه انقلابیون را به ادامه مبارزه علیه این رژیم ضد کارگری در خارج از مرزهای ایران نیز موظف می دارد. ضرورت ادامه مبارزه جنبه‌های متنوعی را شامل می گردد، که از میان آنها مضمون فعالیت انجمن شما - که همانا دفاع از مبارزات کارگران ایران در زیر استعمار و وحشیانه و تحت سرکوب لگام گسیخته در کنار جاسوسان رژیم تحت عنوان شوراه انجمن اسلامی، و جلب حمایت جهانیان - بویژه اتحادیه‌های کارگری - جایگاه ویژه‌ای دارد. کارگران ایران با همه دشواریهای موجود و فلاکت عمومی، با بهره‌گیری از ابتکارات و تجربیات جدید، مداوماً مبارزات خود را از طریق اعتصابات، اعتراضات و تظاهرات پیش می برند، در حالیکه همچنان از ابتدائی ترین شکل خود برخوردار نیستند و صدای اعتراض آنها به گوش مردم و کارگران جهان نمی رسد.

شکی نیست که معرفی تجربیات، مبارزات و مطالبات طبقه ایران در سطح جهان و جلب حمایت جهانیان از این مبارزات اهمیت ویژه می یابد و فعالیت مستمر شما در برقراری ارتباط با کارگران کشورهای مختلف و پیشبرد دعای همبستگی با آنها و افشای اعمال و وحشیانه ترین سرکوبها از جانب رژیم بر کارگران توسط شما، با استفاده از مشاهدات و مشکلات حضوری و عملی یکایک شما در دوره کار و زندگی در کشورمان، همگی دال بر حقانیت شما و طبقه کارگر ایران است که در تحقق اهداف و برنامه انجمن موثر خواهد افتاد. اما پیوند و ارتباط با مبارزات جاری کارگران ایران از جانب انجمن از یکسو، و امکان رساندن صدای کارگران تبعیدی از طرق مختلف به داخل کشور از سوی دیگر، به یو بیایی و زنده تر بودن فعالیت انجمن یاری خواهد رساند.

دوستان و رفقا!

نقش کارگران در تحولات سیاسی هر کشور جایگاه خاصی داشته و در صورتیکه کارگران بمشابه طبقه در این تحولات نقش هژمونیک نداشته و مبرطیقاتی خود را بر این مبارزات نزنند، طبقات و اقشار دیگر و نمایندگان آنها در دگرگونیها و تحولات سیاسی، اقتصادی و اجتماعی تاثیرات خود را خواهند گذاشت و این تحولات را در مسیر منافع طبقاتی خود قرار داده و جنبش را به انحراف می برند. تحولات کشورهای اروپای شرقی و اتحاد شوروی این تجربه را در سطحی فراگیر به تمایز گذاشت و عملانیت نمود که این خود کارگرانند که باید خود را سازمان دهند.

خوشبختانه طبقه کارگر ایران هم‌اینک دور جدیدی از فعالیت منفی - سیاسی خود را از پیش می برد و می رود که در دگرگونیهای آتی نقش تعیین کننده خود را ایفا نماید! طبعاً هر کارگر و رهبر انقلابی ای در چنین شرایطی وظایف سنگینی بعهده دارد، که مستلزم تلاش و فداکاری هر چه بیشتر و همبستگی و همکاری همه نیروهائی است که در راه این آرمان بزرگ کارگری گام برمی دارند.

ما، موفقیت انجمن شما را در جهت تحقق اهداف و بلاتفرم آن ممیمانه آرزو نمودیم و امیدواریم فعالیت انجمن شما بمشابه با زوی تشکلهای کارگری در خارج کشور و در راستای ایجاد تشکلهای مستقل کارگری موثر افتد.

اتحاد کارگران انقلابی ایران (راه کارگر)

۱۳۶۸/۲/۱۹



مصاحبه با بایاردوآرسه عضو رهبری جبهه ساندنیست :

## چشم انداز مبارزه ضد امپریالیستی

دمکراتیزه کردن در آمریکا لاتین تحت مشکلات بدهی های خارجی و محاصره اقتصادی را در نظر خواهیم گرفت و آنها پایه مباحثات ما خواهند بود، تا تمام کسانی که در کنار ما به مبارزه ادامه می دهند، دقیقاً بدانند، FSLN چه اهداف سیاسی ای را بر اساس منافع آینده نیکار آگوئه دنبال می کند.

سؤال : آیا دمکراتیزه کردن جبهه ساندنیست نیز جزء آنهاست ؟  
آرسه : این بخشی از یک بحث است که برخی آن را دمکراتیزه کردن جبهه ساندنیست می نامند. در این رابطه باید ضرورتاً اشکال مکفی مباحثه با امکان شرکت کننده زیاد وجود داشته باشد، و این باید برای مهمترین اعضای جبهه ساندنیست این امکان را فراهم آورد تا آنها را متکربین و خالقین اهداف سیاسی جدید و اشکال سازمانی جدید بشوند، تا جبهه ساندنیست در فرصت آینده مجدداً به حکومت برسد.

سؤال : در مورد ورود جبهه ساندنیست به انترناسیونالیسم سوسیالیستی تصمیم گیری نشده است ؟  
آرسه : در این مورد هنوز تصمیم گرفته نشده است. برخی نظرات خود را بیان داشته اند. ولی همانطور که گفتیم باید کار و اهداف جدید سیاسی در محدوده داخلی بحث شود و نتیجه بدهد. یک تبادل نظر آزاد و سالم.

من تصور میکنم که مبارزه ضد امپریالیستی با وجود ضرباتی که سوسیالیسم بخاطر ساختمان آن در اروپای شرقی متحمل شده و همچنین علیرغم تجارب خود ما، به هیچ وجه بدون چشم انداز نشده است. همچنین سوسیالیسم نیز برای همیشه به پایان نرسیده است. ما در آغاز یک دوره تاریخی جدید قرار داریم که در آن کاراکتر سوسیالیسم در زمان کامپیوتر و موقعیت انتقال به استقلال کشورهای وابسته، باید دقیقاً مشخص شود.

سؤال : چه رابطه ای بین کار پارلمانی و مبارزه توده ها وجود دارد ؟  
آرسه : وقتی که بلوک توتالیتر، با نمونه خودش و بریکیلیو گودوی هم اکنون قصد تحکیم خود را در نروژ و نروژی را جمع و موظف کرده اند تا آنها مثل یک ماشین سمباده عمل کنند، ما تنها این راه را داریم که نیروی فراکسیون یا رلمانی خود را با نیروهای توده های پیوند بزنیم، در غیر این صورت مسئله روشن است : ۳۹ نماینده جبهه ساندنیست در مقابل (U.N.O) - مائکانی برای دفاع از دستاوردهای انقلابی به اشکال سیاسی و قانونی اش را نداریم.

سؤال : شما آشتی ملی چه می فهمید ؟  
آرسه : تمامی بیانات سیاسی و مفاهیم یک محتوای طبقاتی و بیژنه دارند. برای من آشتی معنای به رسمیت شناختن این واقعیت را می - دهکده برخی از اهالی نیکار آگوئه توسط پول، فریب و یا فشار در جرنجگ کنترائی وارد شده اند. برخی دیگر در عملیات خرابکاری شرکت میکردند ناملت راضعیف کنند. بدین ترتیب غلبه بر مشکلات اقتصادی و سیاسی که منشأ تاریخی دارند، بیشتر سخت می شود. آشتی برای من معنای بازسازی، با هم کار کردن و فراموش کردن اینکه ما با آنها در حوزه های نظامی، سیاسی و اقتصادی باید مبارزه می کردیم، را می دهد.

بقیه در صفحه ۲۰

بایاردوآرسه عضو رهبری جبهه ساندنیست در یک مصاحبه با روزنامه "باریکادا" نظرات خود را در مورد سیاست آینده ساندنیست با بیان می کند.

سؤال : جبهه ساندنیست قول داده است که یک کاراپوزیسیون منظم انجام دهد. این به چه معناست ؟ یک اپوزیسیون نیم بند، اساسی و یا همکاری با دشمن سلطه گر ؟

آرسه : مفهوم همکاری دشمنانه را کاملاردمی کنیم. و علاوه بر آن یک اپوزیسیون منظم نمی تواند بعنوان نیم بند و یا اساسی مشخص شود، همه آنچه چیزی که حکومت به نفع خلق انجام دهد، مورد حمایت ساندنیستها خواهد بود. در غیر این صورت با مخالفت ما روبرو خواهد بود. این را من یک اپوزیسیون منظم در نقطه مقابل یک اپوزیسیون نامنظم می نامم. برخلاف آنچه که او علیه ما عمل کرده است؛ برای آنها هر آن چیزی که ما انجام دادیم بد بود...

سؤال : از این وحشت ندارید با انتقال قدرت از دست شما باخارج شدن از حزب روبرو شوید ؟ آیا پلاتفرمی برای تحکیم ایدئولوژی و سیاست جبهه ساندنیست و سازمان توده ای وجود دارد ؟

آرسه : همبستگی جبهه ساندنیست نتیجه حکومت کردن و نبوده است. ما مثالیه حزب حکومتی بوجود نیامدیم. ما از پائین رشتگر داریم. تحت شرایط سخت - و به یک جنبش جمعی قوی شونده دست یافتیم. از این طریق که ما با خلق در ۱۹ جولای ۱۹۷۹ به قدرت رسیدیم. بدون تردید ما نیز در مبارزه علیه دیکتاتور و همچنین در طی ۱۰ سال گذشته، مثل هر جنبش سیاسی دیگر تجربه کرده ایم که ثابت قدمانی وجود دارند و همچنین کسانی که در مواجهه با مشکلات در جامی زندگی برخی موقتاً، دیگران برای همیشه و برخی حتی به جبهه مقابل می روند. من متعجب نمی شوم اگر چنین چیزی در آینده پیش بیاید.

بین ۱۹۸۵ و ۱۹۸۸ سالانه بطور متوسط ۲۰۰۰ نفر وارد و ۲۰۰۰ نفر از حزب خارج شدند.

سؤال : جبهه ساندنیست رشد کرده است ؟  
آرسه : به لحاظ کمی نه، اما به لحاظ کیفی بله ! چرا که، کسانی که در زمان مشکلاتترین آزمایشات، در اوج جنگ و در شرایط مشکلات بزرگ اقتصادی و کشته شدن ها، ماندند، استقامت بزرگی را به اثبات رسانند؛ آنها نمایانگر قدرت ساندنیسم هستند.

سؤال : چگونه جبهه ساندنیست می تواند ثبات خود را حفظ کند ؟  
چطور می تواند تعداد اعضای خود را افزایش دهد و برای یک دینامیسم جدید سیاسی در حزب تلاش کند ؟

آرسه : طبیعتاً ما باید اهداف سیاسی خودمان را مجدداً تعیین کنیم. بعد از انتقال قدرت از دست ما می باید مباحثات وسیعی در جبهه ساندنیست جریان یابد. یک وظیفه جدید در مقابل ما قرار دارد : ما باید از نقطه نظر موقعیت مشخص نیکار آگوئه مفهوم "انقلابی" را تعریف کنیم.

در این راستا ما تجربه دهساله حکومت خود را بررسی خواهیم کرد و دستاوردهای جنبش های رهائی بخش مشابه در آفریقا و هم چنین پروسه

مرگ بر امپریالیسم جهانی به سرکردگی امپریالیسم امریکا

دنباله از صفحه ۱۰ **شوراها؛ آلترناتیو حکومتی کمونیستی**

و معمول داشتن سیاستهای پیش رفته و اقلیت قادر به مخالفت و تلاش برای کسب اکثریت آراء و اراده از طریق ابزارهای مجاز یا شده باشد. بورژوازی که دمکراسی را "حکومت مردم بر مردم"، و پارلمان تارسیسم را ابزار تحقق آن میدانند هرگز قادر به تحقق این شعار به معنای واقعی آن نگردید و نمی توانست گردد؛ چراکه اولاً احزاب سیاسی تحت روال پارلمان تارسیستی تنها از مانعی بی اساس "مردم" میافتند که مقطع انتخابات و کسب آراء شهروندان باشد. دست و دل بازی و وعده هایشان (که البته آنهم محدوده ای دارد) درست در همین دوره گل میکند. از اینرو "مردم" تنها در حد رای دادن "مردمند" اما هنگامیکه همین مردم در بیست رز زندگی روزمره و بر اساس منافع ملموس و نقد در مقابل حزبی که فکر میکردند (یا نمیکردند) نماینده اشان بوده و قبلاً به وی رای داده بودند، قرار میگیرند و اعصاب، که آخرین وسیله اعلام خواسته ها، ابزار وجود و اعمال فشار است را با کار میگیرند این حق مسلم دمکراتیک ممنوع اعلام شده در مقابلشان گذاشته میشود و احزاب در قدرت آراء خود (و در واقع نا آگاهی مردم) را به رخشان کشیده و سرنیزه و زنجیر و زندان را در مقابلشان مینهند. در اینجا دیگر حکومت، حریم "مردم" نیست. تاریخ بورژوازی و پارلمان تارسیسم حتی در پیشرفته ترین کشورهای "دمکراتیک ترین" آنها تاریخ نفی برسمیت شناختن حق اعتصاب بعنوان یک حق طبیعی و دمکراتیک توده ها بوده و خواهد بود. یکسی از معیارهای محک دمکراسی و تشخیص میزان رادیکالیسم آن برسمیت شناختن این حق توسط هر دمکراسی مشخص است. برسمیت شناختن حق اعتصاب توسط نیروهای که حاکمیت شوراها را برنامه و عمل خود میدانند بمعنای آنست که نه تنها تبلیغ و ترویج سیاسی توسط احزاب و جریانات مختلف برای جلب گرایشهای برنامه ای در بین توده ها را لازم می شمارند، نه تنها حق شکل و تحزب و کسب آراء، متشکل، حق نماینده شدن و نماینده کردن برای هر سطحی از امورات سیاسی و حق فراخوانی، بازخواست و تعویض نماینده توسط انتخاب کنندگان عضو شوراها را در تمامی سطوح لازم و ضروری میدانند، بلکه فراتر از آن لازم میدانند که اعتصاب بعنوان یک وسیله علیحده از تمامی این مراحل و روال دمکراتیک و در واقع بموازات آن و بعنوان یک حربه فشار برای همیشه در دستهای توده ها باقی بماند. و حق اعتصاب بعنوان یکی از حقوق غیر قابل انکار برای تمامی مواقعی است که بنا بر هر دلیل مشخص اگر انتخاب شدگان در محدوده زمانی معین و قعی به خواسته های توده ها نینهند (که البته امکان آن توسط سیستم شوراها، بر مراتب کمتر از سیستم پارلمان نیست) توسط کارگران و کارکنان کارخانجات و موسسات مورد استفاده قرار گیرد. کسانی که از "حکومت مردم بر مردم" دم میزنند باید تحت هر شرایطی ابزارهای رافراهم نمایند تا "مردم" قادر به بیان نظر، خواسته ها و اعمال اراده شان از طریق سیستم عمومی دمکراتیک دولتی باشند. پارلمان تارسیسم نمیتواند چنین حقی را برای توده ها قائل باشد و مجبور است پس از تعارفات و کنار گذاشتن پزهای "دمکراتیک" اعلام نماید که اعتصاب هرج و مرج میآفریند، نظم کارها را بهم میزند، در اراده حزبی که برای آسایش سال امورات کشوری را در دست گرفته خلل ایجاد میکند، حریم مالکیت مقدس سرمایه داران را مورد تجاوز قرار میدهد و ۰۰۰ و از اینرو ویا "قاطعیت دمکراتیک" آنرا ممنوع اعلام کرده و در صورت بروز "متاسفانه" و "اجباراً" به شدیدترین شکل ممکن سرکوب خواهد کرد تا دمکراسی لطمه نبیند! از اینرو پارلمان تارسیسم تا آنجا دمکراتیک است که تعداد احزاب را میپذیرد (که البته پذیرش این امر نیز تحت اما و اگرهای مشخص در هر کشور معین و متناسب با ظرفیتی است که بدلیل مجموعه عوامل دخیل در هر جارقسم میخورد و فعالیت سیاسی بسیاری از جریانات انقلابی در اکثر موارد ممنوع

و خارج از دایره "فعالیت احزاب" قرار میگیرد) و تا آنجا "مردم" سروکار دارد که به رای آنها برای کسب اکثریت پارلمانی نیازمند است. پس از آن، اراده "مردم" با احزاب در قدرت در تعارض قرار میگیرد و "مردم" در هر دوره انتخابات چند ساله بعنوان دندان دیوی عمل میکنند که تنها یکبار برای شکستن طلسم جادویی میتوانند مورد استفاده قرار گیرند. برعکس روال پارلمانی، سیستم شوراها بدلیل پذیرش حاکمیت شوراها، پایه را بر اقتدار نمایندگان و مشروط و ملزم به رای، نظیر، و اراده انتخاب کنندگان در تمامی مراحل میگذارد و برای یک دوره چند ساله به هیچکس چک سفید نمیدهد. اعتماد به نمایندگان طبقاتی (به کسانی که امکان شناخت و امکان اشتباه در برگزیدن افراد بر اساس منافع و تعلق طبقاتی کمتر است) بای اعتمادی حق کنترل، بازخواست و تعویض هر نماینده و کلاً تفویض قدرت به نماینده، با قدرت اراده توسط انتخاب کنندگان درهم تنیده میشود. از اینرو حق اعتصاب (نیز بعنوان جنبه ای دیگر از این سیستم بر مراتب دمکراتیک تر) برعکس سیستم پارلمانی و دمکراسی بورژوازی نمیتواند با آن تعارض داشته و بیانگر جنبه ها و اشکال دیگری از بیان خواسته ها و ابزار اراده توده ایست. فعالیت احزاب نیز میبایست از منشور همین اراده گذر کند، برای آنکه برنامه ها و نقطه نظرات احزاب به وعده تبدیل نشود، (که پارلمان تارسیسم نمونه های همیشگی و درخشانی از آن دارد) برای آنکه احزاب در قدرت همیشه تحت کنترل و مشروط به اراده برگزینندگان باشند، برای آنکه امکان پائین کشیدن هر نماینده که در جهت عکس منافع انتخاب کنندگان عمل نماید، باشد، راهی بجز گزینش سیستم شوراها نیست. از اینرو باید گفت که سیستم شوراها نه تنها تعارضی با امری دینی کسب قدرت توسط هر حزب و جریانی ندارد بلکه کسب اکثریت آراء بمعنای گذشتن از منشور شوراها و از منشور توده های سیاسی و فعال است. انتخاب نمایندگان حزبی اگر چه از طرفی بیانگر وابستگی سیاسی آن اشخاص به فلان جریان یا حزب است از طرف دیگر بیانگر تعلق و وابستگی و مشروط بودن وی به شوراها و توده های انتخاب کننده است. حزب در قدرت، حزب شوراها و مشروط به اراده آن میگردد. حزب مفروض در صورت کسب اکثریت آراء شوراها تا زمانی که در قدرت است که از چنین اکثریتی برخوردار بوده و بیانگر اراده آسالم اکثریت توده ها باشد. فعالیت احزاب، تلاش در جهت اثبات حقانیت سیاستها و برنامه هایشان و بالاخره تلاش در جهت کسب قدرت دولتی لازمه حکومت شوراها، ارتقاء دهنده سطح آگاهی، شعور سیاسی توده ها و دمکراتیک ترین شیوه ممکن در نظر فعال و حاضر توده هاست. اینجاست محک اصلیت و حقانیت هر حزب سیاسی است که در چهارم میسخ اراده توده ها فعالیت میکند.

کمیته مرکزی حزب سوسیال دمکرات روسیه بعنوان مبلغ و مروج دمکراتیک ترین نوع حکومتی که تاریخ مبارزه طبقاتی بشریت عرضه داشته در دفاع از این مهم با انتشار بیانیه ای خطاب به اعضا، حزب و کلیه طبقات زحمتکش روسیه بتاريخ ۱۸-۱۹ نوامبر سال ۱۹۱۷ (بتاریخ جدید) اعلام میکند "در روسیه قدرت حاکم شوروی یکف آمده است و انتقال حکومت از دست یک حزب بدست حزب دیگر عملی است که بدون هیچ انقلاب با تصمیم ساده شوراها و با عمل ساده تجدید انتخاب نمایندگان شوراها تامین است." ما یکجلدی ص ۵۶۸

این بیانیه بیانگر آنچیزیست که مورد مدافعه کمونیستها و تمامی دمکراتهای انقلابی در رابطه با انطباق فعالیت احزاب منطبق با سیستم شوراهاست. بلشویکها حتی در بحبوحه انقلاب هیچگونه محدودیت و ممنوعیتی را برای احزاب مخالف معتقد نبودند. اگر احزاب بورژوا و خرده بورژوازی روسی به فعالیت سیاسی نپرداختند، این امر بنا بر تصمیم خود

برای فعالیت سیاسی، کسب اکثریت آراء سدر کرده بود؟ هیچ کس جز دمکراسی طلبی کاذبشان که ظرفیت پذیرش دمکراسی واقعی و رادیکال رانداشت.

امروزه نیز اعتقاد به حاکمیت شوراهاملاک و محک دمکراسی طلبان و دمکراسی ستیزان واقعی در هر جامعه ایست. تحقق دمکراسی، میزان و درجات عملی آن در هر جامعه ای به عوامل متعددی به ویژه به سطح بلوغ و آگاهی توده ها، قدرت متشکل شان در تکوین و پاسداری از آن بستگی دارد. اگر نیروهای کمونیست دمکراسی را از سوسیالیسم جدا نمایند، اگر طرح و پاسدار دمکراتیک ترین نوع حکومت در تاریخ بشری اند، اگر راه فعالیت سیاسی، رقابت و کسب اکثریت آراء از طریق شوراهسا راپیش میکنند با اینهمه آنچه نام خام و خوش خیال نیستند که بسوزوزازی حاضر به فعالیت در چنین بستر دمکراتیکی باشد که به تمامی مج وی ربابز میکند. برآستی بسوزوزازی در بستر شوراهچه چیزی دارد که بگوید؟ میخواهد به کارگران بگوید آراءتان را به من بدهید چرا که من مدافع استثمــــــــــــــــار و مالکیت خصوصی هستم؟! چرا که من پر چمدان کسب سود و بهره کشی برای خود و بهره کشی و استثمار نیروی کار شاهمستم؟! گفتن چنین امری (که البته جرأت گفتنش را نخواهد داشت) و افشاکری نیروهای کمونیست و انقلابی از ماهیت و عملکرد بسوزوزازی و طرح برنامه خود در مقایسه با بسوزوزازی در انظار شوراهها، آموزش و آگاهی رسانی به توده های ستم دیده، محروم و ناآگاه مانده در بستر دمکراسی واقعی و سازمان دادن اقتدار آگاه توده ها در مقابل اغواگران، استثمارگران و بهره کشان، نفس بسوزوزازی را بند میآورد. چرا که این هوا برای استثمــــــــــــــــار بسوزوزازی مرگ آور است. از اینروست که علی القاعده بسوزوزازی طرفدار "دمکراسی"، دمکراسی نیم بند، دمکراسی برای استثمارگران و دمکراسی توأم با بنیرنگ، بی سرده پوشی و هزار دوز و کلک، دمکراسی توأم با وحشیانه ترین سرکوبها و قوانین علیه اکثریت نیروهای جامعه، در سیستم شورائی، در دمکراسی واقعی و در تعدد احزاب و فعالیت سیاسی کاملاً آزاد، راهی ندارد جز سازمان دادن شورش و تدارک برای واژگونی دمکراسی واقعی. و اینجاست که در دفاع از دمکراسی واقعی، دمکراسی که اساساً به نفع کارگران و توده های زحمتکش تمام میشود مقوله دیکتاتوری پرولتاریا و سرکوب نیروهای ضد دمکراسی و استثمارگر مطرح میشود. پرولتاریا، نیروهای کمونیست و دمکراتهــــــــــــــــای انقلابی از پیش و بطور مجرد دیکتاتوری را مطرح نکرده و نمیکنند. آنان با شناخت از روند طبقاتی تاریخ، ماهیت بسوزوزازی و ضدیت وی با دمکراسی واقعی و اینکه بسوزوزازی یک آن سازماندهی و تدارک برای واژگونی دمکراسی که به نفع توده های کارگرو زحمتکش تمام میشود است که پاسداری از این دمکراسی را با تمام توان مطرح کرده و ضرورت دفاع تاپای جان آنرا بدلیل اقدامات حتمی و بلا درنگ بسوزوزازی پیش بینی مینمایند. اگر طرح این مسئله در گذشته جنبه پیش بینی و بمعنای احکام استخراج شده از نمونه های نادیده اکنون دهها تجربه عملی دیگر در روسیه، ویتنام، کوبا، نیکاراگوئه و ۰۰۰۰ آنرا سجل نموده است. پرولتاریا علیه برغم وقوف به ماهیت احزاب بسوزوزا و حتی خرده بسوزوزا در طرح حکومت شورائی و آزادیهای کامل سیاسی برای همه احزاب جدی و پیگیر است و چنانکه گفته شد از همه جریانات و احزاب سیاسی دعوت مینماید که اگر واقعا دمکراسی طلب هستند و اگر ادعای حقانیت برنامه و سیاستشان در جلب اکثریت آراء شوراهادارند این گوی و این میدان! لیکن در سرکوب هر نیروی که خواهان دمکراسی واقعی و سیستم شورائی را واژگون نماید (که این به معنای هجوم برای اعمال اراده اقلیت و تلاش در جهت نفی و سرکوب دمکراسی واقعی است) ، با هیچکس شوخی نداشته و در مرحله یاد شده که حتماً توسط بسوزوزازی و یا بخشی از احزاب خرده بسوزوزا تحمیل خواهد شد،

آنها، برسمیت نشناختن حاکمیت شوراهها، مقابله با آن و سازمان دادن شورهای متعدد در مقابل سیستم شوروی بود. لنین در مقاله "انقلاب پرولتری و کائوتسکی مرتد" عنوان میکند که "باید متذکر شد که مسئله محروم ساختن استثمارگران از حق انتخاب یک مسئله صرفاً روسی است، نه مسئله دیکتاتوری پرولتاریا بطور عام ۰۰۰۰۰۰ ما از نمونه کمون مطلعیم. ما از تمام استدلالات بنیادگذاران مارکسیسم در مورد آن و میناسبست آن مطلعیم. بر اساس این مدارک بود که من مسئله دمکراسی و دیکتاتوری را در رساله خود "دولت و انقلاب" که قبل از اکتبر نوشته شده است مورد تحلیل قرار دادم در باره محدودیت حق انتخاب من کلمه ای نگفته ام و حالا باید گفت که موضوع محدودیت حق انتخاب مسئله خصوصی و ملی است نه مسئله عمومی دیکتاتوری. مسئله محدودیت حق انتخاب را باید ضمن بررسی شرایط خاص انقلاب روس و راه خاص تکامل آن مورد تحقیق قرار داد." م ۱ - یک جلدی ص ۶۲۸ و "همانگونه که متذکر شد محروم ساختن بسوزوزازی از حقوق انتخاباتی علامت حتمی و ضروری دیکتاتوری پرولتاریا نیست. در روسیه هم بلشویکها که مدتها قبل از اکتبر شعار یک چنین دیکتاتوری را میمان کشیده بودند از پیش راجع به محروم نمودن استثمارگر از حقوق انتخاباتی سخنی نمیگفتند این جزء ترکیبی دیکتاتوری "طبق نقشه حزب" معینی پدید نیامد بلکه بخودی خود در جریان مبارزه بوجود آمده است. کائوتسکی مورخ البته متوجه این امر نشده است. و نفهمیده است که بسوزوزازی در همان دوران تسلط منشویکها (سازشکاران بسوزوزازی) در شوراهها خود خویشتن را از شوراهها دور ساخت شوراهها را تحریم نمود خود را در مقابل آنها قرار داد و علیه آنها به دسیسه پرداخت ۰۰۰۰ سرانجام شرکت آشکار بسوزوزازی (از کادتها گرفته تا اسراهای راست از میلیوکوف گرفته تا کرنسکی) در غائله کورنیلوف - همه اینها موجبات طرد رسمی بسوزوزازی را از شوراهها فراهم ساخت." همان منبع ص ۶۴۵

مواضع یاد شده بخوبی نشان میدهد که مارکسیست - لنینیستها در دفاع از سیستم دمکراتیک شورائی، اولاً فعالیت احزاب را از همه سیستم مورد نظر میدانستند، ثانیاً کسب قدرت سیاسی از طریق تجدید انتخابات شوراهها را راه پیشنهادهی و تنها شیوه دمکراتیک مورد نظرشان برای هر حزب سیاسی میدانستند، ثالثاً جریاناتی از محدوده فعالیت آزاد احزاب بیرون ماندند که خود نخواستند سیستم شورائی را برسمیت شناخته و از طریق آن به قدرت سیاسی دست یابند. این امتناع نه فقط در دوره شوراهای بلشویکی بلکه حتی در دوره ای که منشویکها و اسراها در آن اکثریت داشتند توسط احزاب بسوزوزائی صورت گرفت و عین این عمل توسط منشویکها، اسراهای راست در دوره ای که در شوراهها اقلیت قرار گرفتند صورت پذیرفت. راستی چرا احزابی که دم از دمکراسی و "حکومت مردم بر مردم" میزدند نخواستند با فعالیت سیاسی، تبلیغ و ترویج برنامه ها و سیاستهایشان و از طریق کسب اکثریت نمایندگان شوراهابه شعارهایشان جامه عمل بپوشانند. و چرا کماکان عاشق دلخسته پارلمانتاریسم باقی ماندند؟ یا سخ به این سؤال به تمامی، مح کسانی که خود را مدافع و عاشق دمکراسی جلوه میدهند باز میکنند چرا بلشویکهای "دیکتاتور" و "گودتاگر" را با افشاه و اثبات ادعایشان در میان شوراهای کارگران، دهقانان و سربازان منزوی نکردند؟ آیا به این دلیل نبود که اکثر کارگران، دهقانان و سربازان روسیه "دیکتاتور" و "گودتاگر" بودند؟ میدان پارلمانتاریسم حتی زمانی که اکثریت آراء به ضررشان باشد دشمن دمکراسی مورد ادعایشان میگرددند، و منشویکهای دوره ۱۸-۱۹۱۷ نمونه جالبی از این "دمکراسی طلبی" بودند. زمانی که اینان در شوراهها در اکثریت قرار داشتند آنرا به رسمیت میشناختند لیکن با گسترش آگاهی و مستگیری جدید شوراهابه نفی آن پرداخته و در مقابلش صف کشیدند. چه کسی جلوی احزاب بسوزوزا، منشویک و اسرا را



ج . رابطه هژمونی مورد نظر کمونیستها با حکومت شورائی  
وماجرای حذف بند مربوط به هژمونی از قانون اساسی  
در اروپای شرقی

کمونیستها بعنوان پیشگامان و پیش آهنگان جنبش کارگری و تنه‌ها  
بعنوان جزئی از تجزای آن موجودیت داشته و در واقع سخنگو و نمایندگان این  
طبقه تاریخی‌بالنده‌اند. لیکن سخنگویی و نمایندگی این طبقه نه بشکل  
ولایت و قیّم، بلکه تنها با کسب شایسته‌این نمایندگی از طریق بی‌مان  
مدون ترین، منسجم ترین و اصولی ترین سیستم نظری و سازمان‌دادن  
طبقه برای کسب حقوق بلاواسطه و باواسطه‌اش در راه تحصیل قدرت سیاسی،  
حفظ آن و ارزانی داشتن عادلانه‌ترین و دمکراتیک ترین شیوه حکومت  
و مناسبات اقتصادی - اجتماعی برای بشریت است. تاریخ بشریت تاریخ  
مبارزه طبقاتی و تخصصات مابین آنهاست. این مبارزه در اشکال گوناگون  
برای کسانی که به آن معتقدند و چه برای کسانی که بدان معتقد نیستند جدای  
از ذهن و میل آنها جریان خواهد داشت. اگر مبارزه طبقاتی اشکال و شیوه‌های  
مختلفی بخود می‌کشد. بیان نظری و تلاش عملی هر حزب و جریان سیاسی  
بعنوان نمایندگان طبقات و ایالات هائی از آن چیزی جز تلاش برای اثبات  
حقانیت نظر و آرمان‌هایش و فعالیت عملی برای به‌کرسی نشاندن آن که  
همانحراست از منافع طبقاتی خویش باشد، نیست. تلاش عملی هر طبقه  
برای سازمان‌دادن روابط اقتصادی - اجتماعی بر مدار منافع و جهان بینی  
خویش چه زمانی که آگاهانه صورت می‌گیرد چه زمانی که خود بخود است،  
بیانگری و با تجلی دهنده کوششی است در حراست از منافع، موجودیت و آرمان  
طبقاتی‌اش و فعالیت احزاب سیاسی نیز به هر شکل بیانگر و نماد مسدود  
منافع و آرمان یک طبقه و ایالات هائی معینی از یک طبقه است که بازگسود  
سازماندهی میشود. از این رو در نفس این حرکات و فعالیت نیز تلاش برای  
کسب هژمونی نهفته است. هژمونی طبقاتی تنها زمانی معنا و مفهوم  
خود را از دست خواهد داد که طبقات معنی و مفهوم خود را از دست بدهند.  
اگر هر طبقه‌ای منافع خاص خود را بدست می‌کشد، اگر هر طبقه‌ای روابط  
اقتصادی - اجتماعی مورد نظری را دنبال میکند اگر هر طبقه‌ای نوعی از  
حاکمیت و سیستم حکومتی را دنبال میکند تا به منافع‌اش دست یابد،  
درک از هژمونی و چگونگی دست یابی بدان و چگونگی حفظ آن و انطباق  
آن با سیستم حکومتی مورد نظرش نیز جوهر و خود ویژگی طبقاتی خاص خود  
را بدست می‌کشد. این امر بمعنای نادیده گرفتن تشابه و وجوهائی از آن توسط  
طبقات مختلف نیست، بلکه تکیه بر تفاوت ماهوی و تمایزات برجسته‌ایست  
که هر یک را از دیگری مجزا می‌نماید.

بورژوازی بدلیل جوهر وجودیش که به کسب سود و استثمار هویت  
می‌یابد، در عین در هم تنیدگی جهانی متناسب با مجموعه امکانات اقتصادی،  
میزان نظام یافتگی و دستگاههای مختلفه حکومتی و ارگانهای تبلیغاتی  
و تحمیقی، متناسب با سطح توازن قوا و سنن مبارزاتی و فرهنگی هر جامعه  
و متناسب با فراز و فرودهای دوره‌ای که پشت سر می‌گذارد و خلاصه با میزبان  
ظرفیت مانوری که برایش در هر کشور معین فراهم است، با درجات متفاوت  
و با تنوع بسیاری که شاهدش هستیم تعدد احزاب، فعالیت سیاسی  
جریان‌های مختلف و خلاصه تلاش هر حزب برای کسب هژمونی سیاسی را  
نهایتاً تا آنجا می‌پذیرد و مبلغ آنست که به مالکیت مقدس و به بهره‌کشی  
و استثمار خدش‌های وارد نگردد. وجود ایالات هائی مختلف بورژوازی و رقابتی که  
در بین آنها در جهت کسب سود بیشتر جاریست رقابت را به کسب هژمونی،  
و تلاش در جهت کسب اکثریت پارلمانی میکشاند. آزادی تبلیغ و ترویج  
برای نیروهای که به نفعی سرمایه‌داری معتقدند و فراهم کردن امکانات

دیکتاتور تمام عیار خواهد بود. روشن است که این دیکتاتوری در واقع اعمال  
اراده طبقاتی اکثریت اتحاد جامعه بر علیه اقلیت دمکراسی ستیز که در عین  
حال خود عین دمکراسی است می‌باشد.

تمامی آنچه که گفته شد بیانگر آنست که سیستم شورائی دمکراتیک -  
ترین نوع حکومتی است که تاریخ بشری عرضه داشته، فعالیت سیاسی  
احزاب، گروهها، دستجات، با تمامی اشکال و طرقتش در این سیستم به  
عالیترین شکل ممکن عملی، و لازم‌چنین سیستم پویا نیست. پرولتاریا  
(و نیروهای زحمتکش) اگر از یک طرف بعزت فعالیت، آگاه‌گری و آموزش  
حزب سیاسی خود و کمونیستهاست که می‌بایست هر چه بیشتر به منافعی  
واقف گردد. از طرف دیگری می‌بایست بعزت وجود دمکراسی، افشاکری -  
ها، متنوع گوئیها، مج گیریهای متقابل، تنوع برنامه‌ها، هر آن سبک و  
سنگین کننده آموخته‌ها، منقد و واری کننده آنها و نهایتاً تغییر دهنده  
و تکامل بخشنده باورهایش باشد و این همه در سایه عالیترین حد دمکراسی  
متحقق میگردد. سیستم شورائی و دیکتاتوری پرولتاریا اگر چه در مقابل  
توطئه‌گری و شورشگری بورژوازی دیکتاتو رو بدون تعارف است، با  
اینهمه دمکراتیک ترین نوع حکومتیست که در مقایسه با انواع حکومتیهای  
دیگر بمنصه ظهور رسیده است. دفاع از آزادیهای بی قید و شرط سیاسی،  
دفاع از پرولتاریا و حقانیت اوست. از این رو باید گفت که آزادیهای کامل  
سیاسی در پیوند جدائی ناپذیر با سیستم شورائی قرار دارد.

آنچه که امروز در اروپای شرقی می‌بایست توسط کمونیستها تبلیغ و  
ترویج شود، آنچه که برای زحمتکشان این کشورها مانده همه کشورهای دیگر که  
خاکیمان راهگشا و پاسخگوست، همانا دفاع از حاکمیت شوراهای و تلفیق کامل و  
تختی ناپذیر این سیستم با جوانب و اجزاء متکامله و جدائی ناپذیرش  
یعنی تعدد احزاب، آزادی تشکل و اجتماع، تبلیغ و اعتماب و در یک کلام  
آزادیهای بی قید و شرط سیاسی است.

بطور اختصار باید گفت که کینه و دشمنی بورژوازی و تمامی کسانی که  
حاکمیت و اراده خود را و بالاتر از اراده و حاکمیت " مردم " میدانند، با سیستم  
شورائی کاملاً قابل درک و انتظار است. وجد و شعفی که تمام جهان سرمایه -  
داری را از برگزینی راه رسماً اعلام شده پارلمانتاریستی در اروپای شرقی  
فرا گرفته و حمایتی که بسته به چند و چون این روند در هر کشور معین  
(و البته با در نظر گیری مجموعه عوامل دیگر و مستگیری اقتصادی آنها از  
جانب کشورهای امپریالیستی آغاز شده است) مؤید این امرواح است که  
کهنه کاران پرتجربه راه پارلمانتاریستی چقدر از این امر خوشحالند.  
(واضح است که خوشحالی زاید الوصفشان بیشتر بعزت تحولات  
و سمتگیریهای اقتصادی رسماً اعلام شده بخشی از کشورهای مورد بحث است،  
لیکن این سمتگیری اقتصادی بدون مهیا کردن روبنا و سیستم حکومتی  
مورد نظر نمیتواند عملی شود.) این بلوک بندیهای جدید و صف آراییهای  
تازه‌ای که در حال شکل گیریست، کمونیستها را موظف به جدیت و تلاش  
بیشتری در توده‌های کردن آترناتیو مورد نظرشان میکند. مجموعه فرازو  
فرودها و غلبان سیاسی ای که در کشورهای اروپای شرقی در جریان است و  
امواج متلاطمی که هنوز به سادگی فروکش نخواهد کرد، روی هم رفته وضعیت  
مناسبتی را نسبت به کشورهای امپریالیستی و بلوک کشورهای پیشرفته  
غربی برای کمونیستها فراهم میکند تا در پی تبلیغ و ترویج ایده حاکمیت  
شوراهای و در هم آمیزی و انتقال این ایده به جنبش کارگری، توده‌های در حال  
جریان باشند. آنان می‌بایست با طرح آترناتیو خود و با رمز بندی قاطع با  
هر آنچه که بنام سیستم شورائی و حکومت شوراهای صورت گرفته، حقیقت  
تنهاراهی را که به حاکمیت توده‌ها منجر میشود بیشتر شکافته و زبان گویشی  
توده‌های بی‌باخته باشند.

اقدامات تنهاتنها تبلیغ وترویج وآموزش مبرورانه ، روشنگری وارتقاء آگاهی توده های درون و بیرون شوراها بود. اگر بلسویکها از یکطرف هیچگونه توهمی به بدل و بیخس و دمکرات مآبی بورژوازی باتمام اعوان وانصارش نداشتند. از طرف دیگر وعلیرغم حقانیت نظروسیاستهایشان معتقد بودند تا زمانی که اکثریت شوراها به سطح مورد نظر ارتقاء نیافته اند کسب قدرت سیاسی از هر طریق نه تنها غیر اصولی ، غیر دمکراتیک و ماجراجویانه است ، بلکه باین امر توده ها را در مقابل سیاستها و برنامه های صحیح خود خواهند داشت . آنها نه ماکیاول بلکه کمونیست بودند. آنها نه کسب قدرت به هر قیمتی ، بلکه کسب قدرت را به شکل آگاهانه میخواستند . نکته محوری وقابل تاکید آنست که آنها نه طرفدار دیکتاتوری حزب ، بلکه طرفدار دیکتاتوری طبقه در مقابل دسیسه ها ، شورشها و اقدامات بورژوازی بودند ، و اگر مینابراین گذاشته شود که این خود طبقه است که باید حکومت کند ، نظر و اراده اکثریت شوراها مملک بود ، نظر و اراده ای که میبایست تا سطح معینی رشد کند و نه صرفا تکیه بر اصلولیت خط و برنامه ای بلسویکها . عین این وفاداری در دوران حاکمیت شوراها نیز دنبال شده نگاه می کند اکثریت شوراها به سمت کسب قدرت سیاسی و برقراری سیستم شورائی روی آورده و چنان سیستمی رامستقر کردند ، سیاست کمونیستی بلسویکها دعوت از هر جریانی برای بدست گرفتن هژمونی و اراده دولتی از طریق کسب اکثریت آراء شوراها بود ، آنها مخالف سر سخت آن نوع هژمونی طلبی بودند که کادتها ، منشویکها و اس اراهای راست قصد داشتند بدون توجه به اراده اکثریت آراء جمعیت روسیه یعنی کارگران ، سربازان و دهقانان و نه از طریق فعالیت سیاسی بلکه از طریق شورش و اقدامات مسلحانه دولت شوروی را سرنگون نمایند . احزاب یاد شده در صورتیکه از چنان اکثریتی برخوردار بوده و شوراها در تفویض قدرت امتناع میکردند کاملا مجاز بودند که دست به هر اقدامی بزنند و شوراها و بلسویکها را متهم به دیکتاتوری و استبداد نمایند . کاری که شوراها و بلسویکها نیز پس از برخورداری از اکثریت مورد نظرشان و در مقابل اقدامات دولت موقت بدان توسل جستند . دعوت بلسویکها و شوراها از همه احزاب برای کسب قدرت سیاسی از طریق اکثریت شرکت در انتخابات شوراها ، ضمن برخورداری از جوانب مختلف ، مؤید این امر بود که هر جریانی ضمن گردن گذاری بر اراده توده ها و باقی گذاشتن قدرت واقعی برای همیشه در دست کارگران و زحمتکشان ، هژمونی خود را از طریق جلب اکثریت این آراء اثبات و تامین نماید . برخورد بلسویکها در سالهای پس از کسب قدرت نمونه تیپیک مورد نظر کمونیستها از تلفیق حکومت شورائی با تعداد احزاب ، آزادی فعالیت سیاسی و کسب هژمونی از طریق تبلیغ وترویج و جلب اکثریت آراء شوراها بود . این نمونه به تمامی مورد قبول تمامی کمونیستهای است که کسب هژمونی به دمکراتیک ترین شیوه ممکن و در دمکراتیک ترین سیستم حکومتی ممکن را تبلیغ میکنند . در سالهای پس از کسب قدرت ، بلسویکها در کمالا درستی از فعالیت احزاب و تلاش در جهت کسب هژمونی توسط هر حزبی که اکثریت شوراها را در حمایت از سیاستها و برنامه هایش داشته باشد ارائه دادند و چنانکه نگران رفت ، ممنوعیت فعالیت احزاب کادتها ، منشویک و اس اراهای راست بدلیل سیاستها و اقدامات اتخاذ شده از جانب خود آنان و واکنش کاملا بر حق بلسویکها در قبال اقدامات و شورشهای آنان بوده است . لیکن در سالها و دهه های بعد از آن نیز حزب بلسویک هیچ اقدامی در جهت بازگرداندن روال نرمال و منطبق با سیستم شورائی نکرد و عملا دیکتاتوری تنها حزب موجود را بجای دیکتاتوری طبقه معمول داشت . این سنت نه فقط در شوروی بلکه در قریب به اتفاق کشورهای بلوک شرق دنبال شد و در واقع آنچه که هرگز مورد ادعا و قبول کمونیستها نبود در غالب این کشورها متحقق گردید . اکنون بخشی از باورهای ساده انگارانه و در عین حال

فعالیتی برای آنها تنها در جوامعی پذیرفته میشود که نیروهای مزبور و زنه ای نیوده و خطری جدی نباشند در چنین حالتی سخاوت بورژوازی البته جنبه تبلیغاتی دمکرات منشی ریاکارانه دارند که به نفع وی نیز تمام میشود . اما اگر در همین جوامع نیروهای مزبور به سمت وزنه شدن حرکت نمایند ، "مصلحت جامعه" و در واقع مصلحت سرمایه از هر نوع دمکرات منشی ریاکارانه ارجح تر بوده و "دمکراسی" به یک سکه سیاه هم نخواهد آرزید . و البته در جوامعی که نیروهای کمونیست و جنبش کارگری از بدو امر خطری جدی هستند از پزهای دمکراتیک اولیه هم خبری نیست . بورژوازی نه عاشق دمکراسی که عاشق سوداست . حتی در مواقعی که حفظ مناسبات درگرو بازپس نشینی از حکومت نرمال بورژواها باشد وی حاضر میگردد به نیابت از خود حکومت را به دست دولت های استثنائی بدهد که در مواقعی نیز کوشش بورژوازی را میچلاند اما مالکیتش را برای وی حفظ میکند . از اینرو میبازان وعده ها و تبلیغات بورژوازی حول دمکراسی نه از جنره اشخاص بلکه از صدای شمارش اسکناس شنیده میشود و طرفت عملی وی در تحقق دمکراسی نه از تمایل و اراده بورژواها بلکه تابعی از چگونگی انباشت سرمایه و تحمیل مبارزات توده هاست . "جهان سوم" بعنوان بخشی از جهان سرمایه داری و بعنوان حوزه ای وسیع از مناطق تحت حاکمیت بورژواها ، آئینه گویا و سندهای "دمکراسی" بورژوازی است ، و کشورهای پیشرفته سرمایه داری چهره بزرگ شده و در عین حال انعکاس روابط پیچیده ترین دمکراسی نمائی کاذب .

از نظر پرولتاریا مقدمه بدبیرش امکان رقابت و تلاش در جهت کسب هژمونی ، قبول آزادیهای بی قید و شرط سیاسی و طبیعتا نفوذ و آزادی احزاب به مفهوم کامل آن است . پرولتاریا با تعداد احزاب را در چهار چوب سیستم شورائی و حاکمیت شوراها تبلیغ میکند . از نظری هنگامیکه اکثریت جمعیت جامعه یعنی کارگران و زحمتکشان چنین سیستمی را میپذیرند هر حزبی در چهار چوب آن و در صورتیکه بخواهد از طریق شوراها و از طریق سازمان دادن نظر و اراده هر طبقه و هر لایه ای از طبقه و کلا از طریق کسب اکثریت آراء شوراها که نمایندگان طبقات مختلف را در بر میگیرد به کسب هژمونی و در دست گرفتن اهرم دولتی نا اهل آید و فراتر از آن تا زمانی که اکثریت نمایندگان حکم بر حفظ سیستم شورائی دارند هر حزبی میتواند به شکل سیاسی به تبلیغ وترویج پارلمانتاریسم و بیا هر نوع دیگری از حکومت بپردازد . کمونیستها حقانیت خود را نه از طریق محدودیت سیاسی دیگران ، بلکه در اثبات برتری سیاستها ، برنامه ها و سیستم اقتصادی ، اجتماعی که مدافع آن هستند کسب میکنند . از نظر آنان کسب اکثریت آراء شوراها ، به مفهوم کسب آراء آگاه کارگران و زحمتکشان در شرایطی که آنان شاهد برنامه ها ، سیاستها و آلترناتیوهای دیگر ، جنگ نظری و سیاسی مابین آنها باطی فرا و فرودهای متعدد باشند است . کسب هژمونی از نظر کمونیستها تنها و تنها از طریق جلب نظر ، اراده و قلوب توده ها و سمت گیری آنان به سمت برنامه ها و سیاستهایشان معنا و مفهوم دارد و نه از طریق جبر و استبداد و باقی گذاشتن یک حزب در مقابل توده ها .

ممکن است پرسیده شود که اگر اکثریت کارگران و زحمتکشان نظری مخالف سیستم شورائی داشتند و رای بر پارلمانتاریسم دادند ، آنوقت چه ؟ در چنان حالتی باید گفت که در اینجامسئله بر سر توازن طبقاتی است و روند مبارزه طبقاتی به هر دلیلی ، خارج از اراده و تمایل کمونیستها در حال جریان است . بی توجهی به توازن طبقاتی چیزی جز ماجراجویی و توسل به سرکوب و معمول داشتن استبداد و بوروکراسی نیست . بلسویکها بعنوان کمونیستهای راستین ، تا زمانی که در شوراها در اکثریت نبودند ، علیرغم پایبندی جدی شان به سیستم شورائی ، هرگز اقدامی که منطبق بر توازن طبقاتی مورد نظرشان که بیانگر اراده اکثریت آراء نمایندگان شوراها باشد نکردند . شعارشان و

"ما از جنبش های کارگری در این کشورها، در جهت گسترش دموکراسی سوسیالیستی و آزادیهای وسیع سیاسی و مدنی و بهبود سطح معیشت در راستای نظام شورائی و دیکتاتوری پرولتاریا و نهایتاً انتقال قدرت از دست حزب به طبقه دفاع میکنیم و همچنین پیشگامی و یاهمسوئی آن دسته از احزاب حاکم را که برای متحقق ساختن این اصلاحات میکوشند، مورد حمایت خود قرار میدهیم"

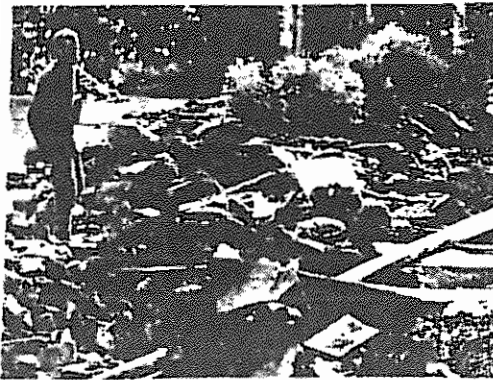
به نقل از: قطعنامه راجع به انترناسیونالیسم پرولتاری، کشورهای سوسیالیستی و جنبش جهانی کمونیستی - مصوبه کنفرانس

اداره امور مملکتی گوشزد کند. به وی اجازه میدهد تا از ضرورت زندان و شکنجه و سرکوب برای گرسنگان، از ضرورت فقر و بی خانمانی برای کارگران و زحمتکشان، و از ضرورت تحقق معیشت الهی در انباشته کردن بانکها، بنا کردن ویلاها و تفریحگاههای خصوصی و... خروارها صفحه بنویسد. و بدین طریق به جلب اکثریت آراء در شوراها نائل آید! (پرولتاریا تا این حد دمکرات است که در عین پیشبرد برنامه های اقتصادی - اجتماعی اش که چیزی جز نابودی بورژوازی نیست، تا هر زمانی که این طبقه و... سازمانندگان نظری آن وجود دارند از گفتن مزایای جامعه مورد نظرشان در میان توده های مردم دریغ نکنند. پرولتا ریا نه تنها این امکان را برای بورژوازی بلکه برای لایه های دیگر اجتماعی که دوران طولانی تری به حیات خود ادامه خواهند داد در انیز عرضه و پیشنهاد میکند. البته آنقدر خوش خیال نیست که بورژوازی در این تله بیافتد و بانفی شوراها و دیکتاتور خواندن کارگران و زحمتکشان دست به هر اقدام سرنگونی نزند. از این رو ضمن عرضه داشتن بیشترین حد دموکراسی و آزادیهای سیاسی، پشت دست هر کس را که در موضع اقلیت بودن بخواهد علیه شوراها اقدام به براندازی کند خواهد سوزاند. در چنین شرایطی پرولتاریا بدون تعارف دیکتاتور است از نظر پرولتاریا بیشترین حد دموکراسی برای نیروهای است که بخواهند، بتوانند و شمامت آنرا داشته باشند که در انظار شوراها توده ها به رقابت سیاسی و برنامه ای باوی برخیزند، و بیشترین حد دیکتاتوری برای نیروهای است که در موضع اقلیت علیه این نظام دمکراتیک اقدام به براندازی بنمایند.

متدبر خود ریش و پیکها در سالهای پس از کسب قدرت چنین بوده، دوره یاد شده که منطبق خاص خود را داشت و محدودیتهای مزبور اساساً توسط اقدامات و سیاستهای متخذه احزاب مخالف شوراها بروز نمود بعد از بعنوان يك سیستم مورد سوء استفاده قرار گرفت، احزابی که خود را قیام کارگران خواندند و رهبری خود بر طبقه رانه از طریق کسب، بلکه از طریق دیکته نمودن فرمال و بخش نامه ای آن دنبال نمودند. هژمونی که بخواهد نه از طریق اثبات برتری و اصولیت سیاستها، برنامه ها، تاکتیکها بلکه از طریق دستورالعمل ها و قوانین تصویبی و قانون اساسی و... بدست آید در برابر و دفروریختنی است. هژمونی واقعی اگر در بطن فعالیت در روندی که اصولیت و حقانیت خود را در بستر نظری و تجربی توده ها و کسب اعتماد آنان بدست آورده هیچ سند و مدرکی نیاز ندارد، عمل کرد توده ها و شوراها، حضور سیاسی، فعال و آگاه کارگران و زحمتکشان خود گواه این اعتماد و هژمونی خواهد بود.

بطور خلاصه باید گفت که اروپای شرقی اکنون داغ ترین کانون جدال اندیشه هاست، حرارت این کانون به اقصی نقاط جهان کشیده شده است. اگر دست یابی به طرازی موزون و منطبق با مجموعه شرایط این کشورها در

بوروکراتیک تنه دلیل پذیرش تعدد احزاب در کشورهای یاد شده راناشی از سمت گیری اقتصادی این کشورها به بازار آزاد و رقابت که همزمان آن است میدانند. این درک در جوهر خود به همان عملکرد احزاب در قدرت آغشته است. "یا تعدد احزاب که لازمه اش بازار آزاد، سرمایه داری و رقابت سرمایه هاست، یا تک حزبی که مؤید سوسیالیسم و سرمایه داری دولتی است بدون رقابت است." چه بخشی از آنان که کشورهای اروپای شرقی را سوسیالیستی میدانند و چه آنان که آنرا سرمایه داری دولتی مینامند، با ارائه این نظر در واقع آزادی سرمایه و بیاباز شدن دست سرمایه داران خصوصی را تنها منطبق بر تعدد آزادی احزاب در حوزه سیاسی میدانند و لا غیر! با این تعبیر بین این دو علامت تساوی برقرار میشود و آزادی احزاب تنها در چنین حالتی قابل تصور پنداشته میشود. اگر چه تعدد احزاب معمولاً در جوامعی که رقابت سرمایه عمل میگرد و وجود داشت، لیکن این امر بمعنای آن نیست که بعلمت عدم وجود سرمایه داران خصوصی در اروپای شرقی، وجود سیستم تک حزبی و ممنوعیت فعالیت و تشکیل حزب برای دهقانان، خرده بورژوازی (بالایه های مختلف) و حتی تعدد احزاب برای کارگران (در صورتیکه چنین زمینه و خواستی وجود میداشت) میبایست عملی میشد. هنگامیکه صحبت از تعدد احزاب میکنیم این امر به معنای آن نیست که به تعدد احزاب برای لایه های مختلف بورژوازی معتقد باشیم، احزاب و سازمانهای بانگرنمایندگی رسمی و بی غیر رسمی طبقات و بالایه های مختلف طبقات و اقشار اجتماعی اند، اگر میپذیریم که چنین لایه بندی و تنوعی وجود دارد در آن صورت مقوله تعدد احزاب از دایره سرمایه داران خصوصی فراتر می رود. و باید جمله نمیتوان قضیه را مست مالی کرد که "علت پذیرش تعدد احزاب در اروپای شرقی، پذیرش رقابت سرمایه است و بی". آنچه که میبایست مورد توجه و تاکید قرار گیرد ضرورت وجود حق فعالیت سیاسی در حکومت کارگری برای همه نیروهای دیگر و تلاش پرولتاریا در حفظ و ثبات بخشی برتری خویش تا زمانی که محوط طبقات پدید آید، اما تا آن زمان طبقات و لایه های مختلف وجود دارند و مسئله بر سر چگونگی برخورد پرولتاریا با آنان در دوره یاد شده است، واقعیت آنست که هر طبقه و هر لایه اجتماعی در مسیر تحولات سنگ خود را بر سینه میزند. کمونیستها هدفشان آموزش ارتقاء آگاهی و توانمندی کارگران است. مقابله کارگران با احزاب و طبقات دیگر نه از طریق ممنوع کردن فعالیت سیاسی آنها، بلکه مقابله سیاسی، ایدئولوژیک و تغییر شرایط از طریق تحقق برنامه ها و سیاستهای دوره ای و سوسیالیستی است که میبایست به اصولی ترین شکل ممکن پیش برده شود. و این جدالی است که پرولتاریا میبایست برتری و حقانیت خود را در تمامی عرصه ها و حوزه ها در شرایطی که دیگران نیز آلترناتیو خود را ارائه میدهند اثبات نماید. پرولتاریا به مثابه طبقه ای که از دموکراسی بیشترین بهره را میبرد و به مثابه نیروی که وسیع ترین حد دموکراسی را نسبت به هر طبقه و لایه اجتماعی ارزانی میدارد، نیازی به ممنوع کردن فعالیت سیاسی دیگران ندارد. طبقه کارگر آگاه اعتقاد دارد که فعالیت سیاسی جریانات دیگر در سیستم شورائی و حاکمیت خط کارگری بیسش از پیش افشاگر ماهیت و جهت گیری تاریخ ستیز نیروهای دیگر است کسب قدرت توسط پرولتاریا، میبایست از بدو امر از انی دارنده فعالیت و آزادیهای سیاسی بی قید و شرط برای دیگران باشد. حقیقت آنست که بورژوازی با کسب قدرت توسط پرولتاریا یک شبه از بین نمیرود، پرولتاریا حاضر است به وی امکان فعالیت سیاسی برای تبلیغ و ترویج نظراتش حول نظام سرمایه داری را بدهد تا از فواید استثمار و بهره کشی از مضمرات مصادره و مالکیت عمومی در میان کارگران و زحمتکشان بگوید، به وی اجازه میدهد تا از دشواریهای حکومت کردن توسط خود کارگران داستانها بسراید و تمایل "داوطلبانه و بشردوستانه اش" را در قبول همه دشواریها بسراید



امتحاناتی از قبل روشن است.

مسئول ابعاد و وسعت این همه گشته و زخمی،  
مسئول ابعاد و وسعت این همه ویرانی، آوارگی و  
خسارت، جمهوری اسلامی است و بیس ازیر سرمایه‌ای  
که متعلق به آلونک نشین هابوده است بجای تامین  
مسکن مناسب و ارتقاء سطح معیشت جامعه،  
در بانکهای خارجی به حساب رفسنجانی‌ها، هادی  
غفاری‌ها و بابه جیب سرمایه‌داران تولیدکننده  
اسلحه و سرمایه‌داران داخلی و با خارجی و بی  
"مجاهدان" افغانی و ترک و ۰۰۰ سرازیر کرده است.

آری، حاکمان وقیح و بیشرمی چون خامنه‌ای  
و رفسنجانی و ۰۰۰ می‌توانند نقش رژیم اسلامی را در  
عقب نگاهداشتن سطح زندگی توده‌ها از لحاظ  
مسکن مناسب و ۰۰۰ را اینگونه تحریف نمایند و خود  
را "معصوم" جلوه دهند!

اگر زلزله شمال بدلیل طبیعی بوقوع  
پیوست و بایستی مسئولیتی حکومتگران رژیم اسلامی  
نتایج چنین فاجعه آمیز ببار آورد، اما این اولین  
زلزله نبوده و قطعاً آخرین نیز نخواهد بود.

حاکمیت ننگین ۱۲ ساله جمهوری اسلامی،  
چند ارتجاعی ۸ ساله، بقتلگاه فرستادن سیل  
عظیمی از فرزندان دو کشور ایران و عراق، اعدام‌های  
دسته جمعی مبارزین، انقلابیون و کمونیست‌ها و  
حلق آویز کردن‌های فرزندان برومندگان گران و  
زحمتکشان در میدانها، تجاوز به حریم شخصی  
شهروندان ایران، تشدید استعمار و چپاول، فقر و  
فلاکت، بی خانمانی و آوارگی و بنای زندانی  
بوسعت ایران و ۰۰۰، هر کدام زلزله‌های دهشتناکی  
بود که برآستی "ریشه تمامی آنها در انسان" نماهانی

## زلزله نیز از مردم قربانی گرفت!

دنباله از صفحه ۲

بایستی از رفسنجانی پرسید که دولت مردم را  
تنهانگذاشت؟!؟

موسوی اردبیلی درباره زلزله اظهار داشت که  
"این مشیت الهی است"، خامنه‌ای گفت: "این  
حوادث امتحان است" و رفسنجانی در نماز جمعه  
گفت: "۰۰۰ هیچ شری به خدا بر نمی‌گردد و ریشه  
تمامی آنها در انسانهاست!؟!!"

ولی آنها نگفتند که چرا "مشیت الهی" همیشه  
دامنگیر کارگران و دهقانان و تهیدستان جامعه  
میشود. خامنه‌ای "فقیه" نمی‌گوید که چرا این  
امتحانات از بی چیزان و آلونک نشینان صورت  
میگیرد و همیشه اینها بیشترین قربانی رامیدهند؟  
رفسنجانی بدرستی می‌گوید که هیچ شری به خدا  
بر نمی‌گردد و ریشه تمامی آنها به انسانهاست و باید  
اضافه کرد که گرچه وقوع زلزله علل طبیعی دارد  
لیکن ابعاد وسیع فاجعه در وجود طبقات استثمارگر  
و چپاول گراست که حاصل کار توده‌ها و سرمایه‌کشور  
را در راه اهدا فارتجاعی پان اسلامیستی خود و ایجاد  
بایگاه‌های تربیت تروریستهای افغانی، ترک  
ترکیه و ۰۰۰ ساختن مطمئن ترین بناها که دهها  
زلزله هم خم به ابرویشان نمی‌آورد رخ می‌کنند؛  
آری امتحان الهی وقتی انجام میگیرد که رفسنجانی‌ها  
و خامنه‌ای‌ها در کاخ‌های امن سنگر گرفته‌اند و  
آلونک‌های تهیدستان شهروستاناب مقاومت  
در برابر حتی بادهای تند راندن در چه رسد به زلزله  
۷/۲ ریشتری؛ نتیجه و قبول شدگان چنیسن

چون رفسنجانی و خامنه‌ای و حاکمان جمهوری  
اسلامی و طبقات استثمارگر نهفته است.

در حکومت اسلامی نه تنها مسکن مناسب  
برای توده‌ها تدارک دیده نخواهد شد و گامی جدی  
در پاسخگویی به نیازهای آنها برداشته نخواهد شد  
و اقدامی برای مقابله با زلزله‌های احتمالی آتی انجام  
نخواهد گرفت، بلکه بطور روزافزون جامعه ایران  
بسی فلاکت همگانی سوق داده میشود.

زلزله زدگان برای تامین نیازهای خویش  
بایستی خود را متشکل سازند و برای تحمیل  
خواسته‌های خود به رژیم مبارزه کنند و بدیهی است  
که پشتیبانی توده‌ها در سایر مناطق، بهترین  
تضمین برای بهبود وضعیت زلزله زدگان میباشد.  
مشکلات عدیده زلزله زدگان نه از راه کسب  
صدقه بلکه از طریق مبارزه انقلابی و وادار نمودن  
جمهوری اسلامی به پذیرش خواسته‌هایشان عملی  
خواهد بود و این امر نیز خود جزئی از روند مبارزه  
سراسری طبقه کارگر و توده‌های در بند در راه سرنگونی  
رژیم ضد بشری جمهوری اسلامی است.

## چشم انداز مبارزه ضد امپریالیستی

دنباله از صفحه ۱۴

اما این به معنای آن نیست که اختلافات سیاسی بین دو طبقه  
اجتماعی از بین رفته است. ما باید فراموش کنیم، تا با هم کار کنیم، تا دیگر  
یکدیگر را نکشیم و تا دیگر کشور را بیشتر خراب نکنیم. من می‌خواهم که صلح  
باشد تا حکومت جدید بتواند آموزش و بهداشتی که ما ساخته‌ایم سرپا  
نگهدارد و به پایان برساند، تا عدالت اجتماعی که در فرم ارضی و صاحب  
مسکن خود بودن معنای خود، پیش رود و بهبود یابد.

اما آشتی بمعنای آن نیست که کنترها و ما لان مساوی هستیم و بی  
دونا و بیولتا و مناظرات یکسانی داریم. با ویرگیلیو کودوی و میریان آرگورالسو  
بدرستی هیچ توافقی وجود ندارد.

یکی از کارهای بزرگ ساندنیست‌ها این است، که مایه‌ای برای یک  
آینده با ثبات را ایجاد کرده‌ایم؛ چیزی که در هیچ یک از دیگر کشورهای  
آمریکای لاتین موجود نیست. در نیکارا گوئه امروز بیش از ۱۵۰۰۰ خانوار  
زمین مزروعی برای زراعت همراه با مسکن دارند. بیش از ۵۰۰۰۰ کارگر  
ماحب خانه خود هستند. فرزندان کارگران در دانشگاه‌های شوری کوبا،  
آمریکا، فرانسه و مکزیکو به تحصیل مشغولند. یک سیاست آشتی ملی باید  
ضرورتاً به حقوق خلق احترام بگذارد.

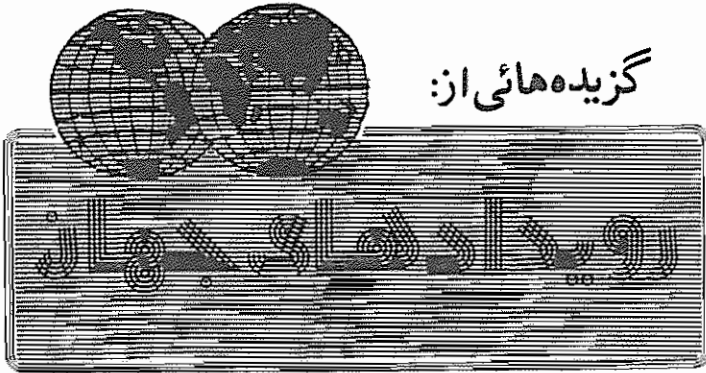
(منبع: هفته‌نامه ANN و ماناگوا/ زوریخ و شماره ۲۰۰ - ۱۹۹۰/۵/۲)

انطباق با اقتصاد سوسیالیستی میتواند به عقب ماندگی‌ها و نابسامانی‌های  
اقتصادی در این کشورها پاسخ گوید. سازمان دادن آنچنان حکومتی که در عین  
بیان و اعمال اراده توده‌ها، تصمیم‌گیرنده و تعیین‌کننده حد تعادل، و رونق  
موزون اقتصادی باشد گام مقدماتی است که میبایست برداشته شود.  
از اینرو سازمان دادن حاکمیت شوراهای حلقه مقدم  
رفع این نابسامانیهاست. شوراهای ممکن است حتی در تعیین دقیق این  
روند اقتصادی برای مدتی و یاد در دوره‌های معینی دچار اشتباه شوند، اما  
بایر جایش چنین نوعی از حاکمیت امکان رفع اشتباه در سیستمی که حفظ  
اراده توده‌ها از پائین تضمین شده باقی میماند را ممکن میگرداند. بنابراین  
تلاش برای سازمان دادن سیستم شورائی اولین گام اساسی و ریشه‌های  
است که هم اراده توده‌ها را سازمان میدهد، هم عالیترین حد مکررایی را  
متحقق مینماید و هم تکلیف جهت گیری اقتصادی را که از منشا شور و اراده  
و منافع توده‌ها میگذرد تعیین مینماید. برنامه‌های اقتصادی ای که از طریق  
احزاب مختلف، و در بطن تلاش آنها در اثبات اصولیت و حقانیت هر یک  
ارائه میشود و خلاصه برنامه‌هایی که حاصل کار پژوهشگران، متخصصین و  
گروه‌های علمی و آکادمیک برای عرضه به شوراهای تودین میگردد. این روال  
عرضه‌ای خواهد بود برای هر حزب کمونیست که بخواهد لیاقت و برتری  
خویش را در جلب نظر و آراء نمایندگان شوراهای اثبات نماید.

آفرجود

## مقاومت انقلاب در نیکاراگوئه

## گزیده‌هایی از:



نیکاراگوئه در این ماه شاهد مقاومت شدید توده‌های متشکل در اتحادیه‌ها علیه هجوم به دستاوردهای انقلاب ساندنیستی و مبارزه برای دستیابی به وعده‌های پیش انتخاباتی چامورو بود.

اعتصاب سراسری که از اول ماه جولای با فراخوان لوسیو جیمینسز رهبر اتحادیه‌های سراسری FNT آغاز شده بود، پس از آنکه ماردین‌آلوار دو ۱۷ ساله عضو FNT توسط یک موتورسوار به قتل رسید، به جنس گد خیابانی تبدیل گشت و سرعت گسترش یافت. ماناگوا در زمان کوتاهی به حدی متشنج شد که پس از انقلاب علیه دیکتاتوری سوموزا در ۱۱ سال قبل، سابقه نداشت. در همه جا سنگر بندی و راه‌بندان با کیسه‌های شننی و بالاسنیکیهای اتمیبل که آتش زده شده بود، به چشم می خورد. این تاکتیک سمبل انقلاب ساندنیستی بود. مطالبات اعتصاب کنندگان عبارت بود از: مطالبه حداقل دستمزد برابر حدود ۱۹۴ دلار، متوقف کردن و برگشت خصوصی کردن ها، خواست شرکت در سیاست اقتصادی و اجتماعی و بالاخره عدم اخراج کارکنان دولتی و اعتراض به اخراج های تاکنونی. اعتصاب کنندگان وزارتخانه‌ها، دانشگاه‌ها و مدارس را اشغال کردند و رادیوی دولتی "راديوکوپراسیون" را به تصرف خود درآوردند. آنها این رادیو را که در این گیرودار خواهان محاکمه علنی رهبران ساندنیست و کمک نظامی آمریکا علیه توده‌ها شده بود را منجر نمودند.

در این میان بحران حکومتی نیز به اوج خود رسیده بود. در حالی که چامورو، رئیس جمهور، در جستجوی راه حل فائق آمدن بر این بحران از طریق مذاکره با اتحادیه‌ها بود، قائم مقام رئیس جمهور (گودوی) مسئول تشکیل کابینه‌ای برای خود بود که عنوان "کمیسیون نجات ملی" بر آن نهاد. و هم‌اکنون در پشت اتاق های رادیو کورپوراسیون سنگر گرفته و خواستار حمله نظامی آمریکا برای به قدرت رساندنش بود. او رهبر حزب لیبرال است که از هیچ‌گونه پایگاه توده‌ای برخوردار نیست و همکار او رهبر سابق کنترها، تنها صاحب صنایع و زمیندار بزرگمی باشد.

کنترهای "سابق" نیز که برخلاف توافق بر سر خلع سلاح، اسلحه‌های خود را تحویل نداده بودند، از فرصت استفاده کرده و بر علیه ساندنیست‌ها وارد میدان شده و بریکادهای امنیتی مسلح "سازمان دادند.

پلیس با تاخیر و آمادون دست بردن به اسلحه‌واردمیدان گردید، ولی همانطور که هامبرتو اورتگا فرمانده کل بیان داشته بود: "این ارتش و ایمن پلیس هرگز بر روی خلق آتش نمی‌گشاید." نه برای مقابله با خواسته‌های برحق توده‌ها!، که برای آرام نمودن اوضاع تا به نتیجه رسیدن مذاکرات مجدد بین اتحادیه‌ها و حکومت، مذاکراتی که در اثر مقاومت یکپارچه اتحادیه‌ها و توده‌ها بر دولت تحمیل گردیده بود.

وبلاخره این کشمکش با برجای گذاشتن ۶ کشته و ۱۰۰ زخمی با دستیابی اتحادیه‌ها به بخش زیادی از خواسته‌هایشان پس از ۱۴ روزه پایان می‌رسد. نتایجی که غرض توده‌ای به آن نائل آمد عبارتند از:

(۱) حکومت چامورو از خصوصی کردن زمینهای که توسط ساندنیست‌ها ملی شده بود، صرف نظر کند.

(۲) افزایش دستمزدها به میزان ۴۳ درصد از ماه جولای و توقف اخراج‌های وسیع.

(۳) برگرداندن ۳ ماه دستمزد کارکنان اخراج شده دولتی و جلوگیری از اخراج‌ها.

وقایع این چند روز نتایج حاصل از آن بخوبی نشان داد که اولاً: ساندنیست‌ها در میان توده‌ها عمیقاً ریشه‌دوانیده‌اند و بریدن این ریشه‌ها و بازپس گرفتن این دستاوردهای انقلاب از توده‌ها، کار بسیار مشکلی است.

ثانیا: توده‌های خسته از گرسنگی و جنگ که به وعده‌های اتحاد UNO و حامیان آمریکائی آن چشم دوخته بودند، برای دستیابی به خواسته‌های خود نمی‌توانند و نمی‌خواهند صبر زیادی از خود نشان بدهند. و این همه کافی است تا باور کنیم که این کشمکش تنها بطور موقت پایان گرفته است. بویژه که آمریکامتناسب با وضعیت جدید، باب جدیدی از مبارزه علیه انقلاب و دستاوردهای آن را در نیکاراگوئه می‌گشاید. این طرفداران دروغین دمکراسی که تاکنون با این ماسک در پشت UNO سنگر گرفته بودند، پس از درگیریهای اخیر و روشن گشتن ابعاد آن اعلام داشته‌اند که ارسال کمک مواد غذایی توسط آمریکا به نیکاراگوئه مشروط به آن است که رژیم ماناگواتامای تصمیمات و قوانین دوره ساندنیست‌ها را که در مقابل اقتصاد بازار آزاد مانع ایجاد می‌نماید، لغو نمایند. از جمله این قوانین دولتی بودن صنایع و زمینهای ملی شده هستند که آمریکا خواهان فروش این صنایع دولتی و بازگرداندن زمینهای ملی شده به صاحبان قبلی آنان است. و البته قابل تعمق است که بخش اعظم این صنایع و زمینهای ملی شده متعلق به آنستاز یوسوموزا دیکتاتور، و البته با شرکت ایالات متحده بوده است.

اما هر قدم حکومت چامورو در جهت تامین این خواسته‌های آمریکا مجدداً خشم و مقاومت توده‌ای را بر خواهد انگیزد و عدم تامین آن نیز - چیزی که چامورو در این کشمکش اخیر به آن تن داد - حکومت چامورو را از کمکهای بیدریغ امپریالیزم آمریکا محروم می‌کند و این تناقضی است که گریبانگیر اوست. آنچه که بدیهی بنظر می‌رسد، حکومت ۱۱ ساله ساندنیست‌ها علیه رزم فشارهای اقتصادی - نظامی و سیاسی بین المللی امپریالیست‌ها بر آنها آنچنان دمکراسی را در این کشور نهادی کرده است که بازی با آن اینبار به نفع UNO و حامی اصلی آنها آمریکا نخواهد بود؛ چرا که توده‌ها به حقوق خود آشنا هستند، و تلاش برای بازپس گیری دستاوردهای انقلابی باز و راسلحه نیکاراگوئه را به جنگ داخلی گسترده‌ای خواهد کشاند.

## ادامه مذاکرات پیرامون

## وحدت دو آلمان

هفته‌های مورد مذاکره اجلاس چهار قدرت برنده جنگ جهانی دوم و دو آلمان همچنان پاسخ دادن به مسئله وابستگی آلمان متحد و یا چگونگی آن به هر یک از دو بلوک بود. بدنبال رد پیشنهاد اتحاد شوروی مبنی بر بی طرف ماندن آلمان متحد، وزیر خارجه شوروی، شوارنداز، طرح جدیدی را ارائه نمود. این پیشنهاد عبارت بود از پابرجا ماندن قرارداد های بین المللی در مورد آلمان فدرال و آلمان دمکراتیک برای یک دوره انتقالی ه ساله بعد از اتحاد دو آلمان، که این طرح همراه با پیشنهاد دیگر اتحاد

که می خواهد به کدامیک از دو پیمان وابسته باشد، که این باتصمیمات کنفرانس همکاری و امنیت اروپا نیز انطباق دارد. کهل گفت که از نظر حکومت آلمان فدرال، آلمان متحد وابسته به پیمان آتلانتیک شمالی (ناتو) باقی خواهد ماند، و اضافه نمود که مطمئن است که حکومت آلمان دمکراتیک نیز بر این نظر است.

(۳) نیروهای شوروی در طی ۲ تا ۴ سال خاک آلمان دمکراتیک را ترک خواهند کرد، و تازمانی که نیروهای شوروی هنوز در منطقه آلمان دمکراتیک مستقر هستند، نیروهای ناتو نباید به این منطقه آلمان متحد گسترش یابند، اما نیروهای آلمان، که جنبه داخلی دارند، می توانند در منطقه آلمان دمکراتیک و برلین مستقر شوند.

کهل اضافه نمود که از نظر آلمان فدرال برای مدتی که شوروی صادر منطقه آلمان دمکراتیک می مانند، سه نیروی دیگر (انگلیس، فرانسه و آمریکا) نیز می توانند در برلین غربی بمانند. و در مقابل:

(۱) نیروهای مسلح آلمان متحد در طول ۴ تا ۷ سال با دیده ۳۷۰۰۰ نفر کاهش پیدا کند.

(۲) آلمان متحد از تولید، مالکیت و در دسترس داشتن سلاحهای ABC صرف نظر می کند و عضو قرارداد "بازدارندگی" می ماند.

این محورهای مورد توافق در واقع نتیجه چندین ماه مذاکرات و زدوبندهای بین المللی بین آمریکا، کشورهای اروپایی و در رأس آنها آلمان و از طرف دیگر شوروی بوده است، که در آن می توان منافع تک تک آنها و بلوک بندیهای در حال شکل گیری را جستجو نمود. آمریکائیان آشکارا از چگونگی وضعیت دوران پس از جنگ سرد و در هم ریختن بلوک بندیهای گذشته و نقش سرکردگی خود در عرصه جهانی که عملاً کاهش یافته و بی در حال فروپاشی است، نامطمئن و نگرانند. آنها در حالیکه می خواهند گویا جف را بمنابۀ عامل مؤثر در توازن قوا و در شکل گیری بلوک جدید، تشبیه کنند، اما عملاً بسیار محتاط عمل می کنند. مخالفت آنها با کمک اقتصادی و اعطای وام به شوروی قبل از تثبیت شدن اقتصاد و بازار در این کشور و نتایج کار کمیسیون ویژه اختصاص یافته به این امر بیش از آنکه وحشت از اتلاف پول در یک "سیستم اقتصادی بیمار" باشد نگرانی از سیمای آینده بین المللی و نقش وثبات بین المللی و امنیت آمریکا است. اگر زمانی آنها در صد جلب تعداد بیشتری کشورها به سمت خود بودند، زمانی که معیار قضاوت "اقتصاد بازار" بود و آمریکا کشورهایی چون ویتنام جنوبی، شیلی، فیلیپین و کره جنوبی و... را خرید و علیرغم عدم وجود ثبات سیاسی و اقتصادی مورد حمایت خود قرار داده و متحد خود نموده بود. علیرغم آن که آمریکا همچنان همان سیاست رای میگیرد و در اروپای شرقی نیز کشورهای را مورد حمایت قرار میدهد که با صدای بلندتر از اقتصاد بازار دفاع می کنند. بدون توجه به این که تاجه خود دمکراتیک هستند، و اگر آمریکا با همین نسخه زمینه های رشد آلمان فدرال را فراهم نمود، آلمانی که برخلاف خواست آمریکامندی است بمثابة قدرت اقتصادی بزرگ و ارمیدان شده است بگونه ای که اکنون با وحدت دو آلمان نیز بعنوان غول اقتصادی جدید در سطح جهانی می تواند مطرح گردد. طوری که وجود سه قطب آمریکا-ژاپن و آلمان امری غیر قابل انکار است؛ اکنون آمریکا بر آن است که سرکردگی در حال سقوط خود را بازیابد و واقعی ترین و مطمئن ترین راهی که برای محدود کردن نقش حاکمیت آلمان یافته این است که حکومت آلمان متحد را در چارچوب بازار مشترک اروپا، اروپای متحد در جوامع اروپایی حل نماید. و به همین دلیل هم هست که طرح "خانه اروپایی" و کاهش تعیین نیروهای مسلح آلمان- با وجود اهمیت زیاد آن بمثابة یکی از کشورهای قدرتمند وابسته به ناتو- و عوارض آن را نیز می پذیرد. البته این خواست آمریکا را بطور

شوروی در مورد تعیین حداکثر قدرت کمی و کیفی نیروهای مسلح آلمان بطور قاطع از جانب ۴ وزیر خارجه با دلایلی مشابه، رد شدند. دلیل ارائه شده مخالفت بانا دیده انگاشتن حق حکومت آینده آلمان متحد برای تصمیم گیری مستقل برای وابستگی به هر یک از دو پیمان و هم چنین برای تعیین نیروهای مسلح آلمان بود. حال آنکه بخوبی روشن است که طرح این استدلال و طرح بحث استقلال تنهادهار از بحث اصلی دور میکند. اگر چنین باشد، آنان باید ماسخی برای تقویت سازمانهای فرامطیعی چون بازار مشترک اروپا و کنفرانس همکاری و امنیت اروپا، که اساساً کاهش حقوق استقلال ملی گره خورده است، بیابند. آمریکا تلاش دارد با کمک پیمان آتلانتیک شمالی (ناتو) نفوذ خود را در اروپا تضمین کند و بدین ترتیب در عین حال آلمان متحد را نیز طبیعتاً تحت نظارت خود داشته باشد. و این امتیاز بزرگی برای آمریکا است که حضرات بر سر آن معامله کند؛ معامله ای که انعکاس آن را باید تا حدودی در نتایج مذاکرات لندن ناتو و سپس در نتایج دیدار گویا جف رئیس جمهور شوروی و کهل صدراعظم آلمان فدرال جستجو نمود. معامله ای که به همان اندازه که اتحاد شوروی را در حل مشکلات داخلی و موقعیت بین المللی ضعیف تر می بیند، به همان اندازه ارزان تر تمام شود. سازمان دادن اجلاس ناتو- همزمان با برگزاری کنگره حزب کمونیست اتحاد شوروی به مفهوم شاخ و شانمکتیدن در مقابل جهان و شرکت کنندگان در کنگره مجتمع در کرملین نیز بود. هر چند که بسیاری از تصمیمات اجلاس ناتو جنبه قدرت نمائی داشتند، اما می باید اعلام توافق ناتو و اظهار آمادگی آن برای تشکیل یک جامعه مشترک اروپایی و مباحثه هم چنین تعیین تعداد نیروهای مسلح آلمان متحد علیرغم مخالفتهای گذشته رایج عقب نشینی از طرف آمریکا بحساب آورد. در این اجلاس به با برچسب کنفرانس همکاری و امنیت اروپا و بجای آن ایجاد جامعه مشترک اروپا و یا "خانه اروپایی" و البته غیر تعارضی، موافقت می شود. زمینه های همکاری کنفرانس همکاری و امنیت اروپا شامل برخی زمینه های عملی و بویژه مسائل محیط زیست، از جمله امنیت هسته ای و بهبود ارتباطات و ترابری می باشد. هر چند که "خانه اروپایی" مورد توافق هم سطح با کنفرانس همکاری و امنیت اروپا در زمینه های امنیتی نخواهد بود. اما همچنان می تواند در آینده عوارضی داشته باشد که تاکنون از جانب کمیسیون سه جانبه (آمریکا- اروپای غربی و ژاپن) پیرامون روابط شرق و غرب چنین گفته می شد:

"... عبارت "خانه اروپایی" را می توان بمثابة کوششی جهت جدانمودن ایالات متحده از اروپا تلقی نمود. ماقاطعانه چنین سیاستی را رد می کنیم." و در آینده اختلاف منافع کشورهای عضو پیمان آتلانتیک شمالی (ناتو) را که انعکاسی از آن را در بحث کمک اعمادی به شوروی شاهد بودیم، روشن خواهد نمود. در مورد اخیر آلمان تنهاکشوری بود که از کمک اقتصادی و اعطای وام فوری به شوروی دفاع نمود، و با پرداخت وام هیلپارد دلاری به شوروی پیشقدم بود.

در مقابل این همه است که در جریان ملاقات اخیر گویا جف و کهل، اتحاد شوروی از تاکیدات پیشین خود صرف نظر نموده و بطور غیر مستقیم با پیوستن آلمان متحد به پیمان ناتو موافقت می نماید.

کهل صدراعظم آلمان فدرال نتایج مذاکرات خود با گویا جف را بدین ترتیب اعلام می دارد که:

(۱) اتحاد آلمان شامل آلمان فدرال، آلمان دمکراتیک و برلین می گردد، و پس از وحدت کامل حقوق ویژه و مسئولیت چهار کشور کنترل کننده برلین بطور کامل لغو می شود و بدین ترتیب آلمان پس از لحظه وحدت استقلال کامل خواهد داشت.

(۲) آلمان متحد می تواند در استقلال نامحدود خود آزادانه تصمیم بگیرد

در پیشبرد مواضع و منافع خودبمنابه یکی از قطبهای قدرت جهانی و حفظ آن استفاده می نماید و این در حالی است که گورباچف به حمایت هر دو اینها در عرصه جهانی و برای پیشبرد برنامه هایش نیاز دارد. اینکه او تا چه حد خواهد و دیواندان این تضاد ها به نفع کارگران و زحمتکشان شوروی و جهان استفاده نماید، سئوالی است که آینده به آن پاسخ خواهد داد!

دلخواه تامین نخواهد کرد، اما انتخاب دیگری نیز برای آمریکا وجود ندارد؛ زیرا در حالیکه آلمان هم اکنون بمنابه نیروی متحدان تو عمل می کند، ولی همچنان آمال آلمان بزرگه غول اروپا و یکی از قطبهای مهم جهانی در ذهنیت حکومتگران آلمان لحظه به لحظه به حقیقت نزدیکتر می شود و از آنجاست که تاحدودی نیز در مذاکرات با گورباچف خود را مستقل تر احساس می کنند و این تضاد چیزی است که گورباچف در استفاده از آن

## گزارشی از بیست و هشتمین کنگره حزب کمونیست شوروی

انسانی و دمکراتیک" که بدین وسیله "انحصار سیاسی و ایدئولوژیک" را از بین می برد تا تغییرات کیفی در ساختمان حزب در دفتر سیاسی که بموجب آن دفتر سیاسی به استثنای گورباچف هیچ نماینده ای از دولت ندارد و به منظور تفکیک دولت و حزب انجام گرفته است و بالاخره تأثیر برنامه "اقتصاد باز تنظیم شونده" که با وجود برخورد مخالف مردم و وجود مواضع مخالف با آن در کنگره، بدلیل آنکه هیچکس راه حل دیگری برای چیرگی بر کودا اقتصادی ارائه نداده بود، به تصویب رسید، از دستاوردهای گورباچف در این کنگره ارزیابی می شود.

اما آیا اصلاحات در نظر گرفته شده از جانب گورباچف جهت تفکیک دولت و حزب و برنامه حرکت به سوی "اقتصاد بازار تنظیم شونده" می تواند منافع کارگران و زحمتکشان را تامین نماید؟ ظاهراً هیچکس با ضرورت بکارگیری مکانیزم های اقتصاد بازار برای راه اندازی اقتصاد دویم مار در شوروی مخالفتی ندارد، اما آیا همزمان نیاز به ایجاد و تقویت مکانیزم های دفاع اجتماعی بمنابه سنگ بنای شورابه معنای ارگان های حاکمیت توده ای نیست؟ آیا گذار به این سیستم اقتصادی بدون انجام اصلاحات اساسی در رونمای بوروکراتیک می تواند به این امر مهم و بی الاقل در این راستا موثر افتد و نهایتاً حاکمیت شوراهای باجانشین دیکتاتوری کل طبقه بجای دیکتاتوری حزب را متحقق سازد؟ اینها و ده ها سئوال دیگر مسائلی هستند که کنگره ۲۸ام حزب کمونیست شوروی علیرغم وجود گرایشات مختلف و رادیکال درون آن بانحوه پاسخگوئی به آنان آینده شوروی را تیره و تار می سازد. در آینده به بررسی مصوبات کنگره ۲۸ حزب کمونیست شوروی خواهیم پرداخت.

### قرخ

✽ حزب کمونیست روسیه مدتی قبل تشکیل شده بود و اولین کنگره خود را مدتی قبل از برگزاری ۱۲۸امین کنگره حزب کمونیست شوروی برگزار نمود و در طی آن انتقاداتی را به شیوه اصلاحات گورباچف و کاستیهای آن وارد نمود.

کنگره با تشویق های بسیار حاضرین رو برو بود با تنها ۷۷۶ رای موافق در مقابل ۳۶۴۲ رای مخالف به سه مقام قائم مقامی انتخاب نشد و پس از آن به عضویت ۰ م نیز انتخاب نشد، و تنهائس از پشت سر گذاشتن این مراحل همراه با تهدیدهای مستقیم و غیر مستقیم خروج از حزب بونکه یلسین و سایر رهبران پلاتفرم دمکراتیک خروج خود را از حزب کمونیست اتحاد شوروی اعلام نمودند. آنها که قریب دودرصد از اعضای شرکت کننده در کنگره را تشکیل می دادند هر چند که خود به لحاظ کمی نمی توانستند تأثیرات تعیین کننده ای در تصمیمات داشته باشند اما با موضع گیریها و برخورد های خود در فضای هراس از انشعاب در تصریح موضع گورباچف به نفع خود و در چگونگی اتخاذ موضع از طرف دیگران موثر بودند.

کنگره با اکثریت بالائی ایواشکو و کاندید مورد گورباچف را به سمت قائم مقام دبیرکل انتخاب نمود. کنگره اعضای ۰ م را انتخاب نمود، و دفتر سیاسی توسط ۰ م انتخاب شد، که بسیاری از شخصیت های مهم سیاسی نظیر ریشکوف، یازوف (وزیر دفاع)، و شورادنازه (وزیر خارجه) دیگر به عضویت دفتر سیاسی انتخاب نشدند. علاوه بر دبیرکل (گورباچف) و معاون او (ایواشکو) و روسای حزبی ۱۵ جمهوری، ۷ نفر دیگر نیز به عضویت د س انتخاب شدند که مدیر حزبی مسکو پروکوفیف و سردبیر پر او و افرو لونیوز در میان آنها هستند.

از نظر ناظرین بین المللی و خبر گزاریهای شوروی نتایج کنگره حکایت از آن دارد که گورباچف تقریباً به تمامی اهدافش دست یافت: رهائی از حمله مداوم طرفداران لیگاچف و سایر گرایشات منتقد، جلوگیری و عدم وقوع پیوستن یک انشعاب در حزب در این لحظه مهم، تجدید سازمان حزب (به عنوان نمونه تصمیم کنگره برای انتخاب دبیر و قائم مقام آن از طریق کنگره و عدم حق ۰ م برای انتخاب جانشین برای آنها، اداره دفتر سیاسی به شکل اتحاد نمایندگان جمهوریها و در دست داشتن دو پست مهم و کلیدی ریاست جمهوری و دبیر کلی کمیته مرکزی) تصویب قطعنامه "برای یک سوسیالیسم

کنگره حزب کمونیست شوروی در ماه جولای (تیرماه) امسال تشکیل شد. در این کنگره ۴۶۵۷ نفر از فعالین حزبی شرکت داشتند. میخائیل گورباچف با کسب ۲/۳ آراء به دبیر کلی کمیته مرکزی انتخاب شد. انتخاب گورباچف با این اکثریت قابل توجه آراء به این مقام بیش از آنکه توافق عمومی این اکثریت بر سر برنامه های ارائه شده از جانب وی باشد، محصول تضادهای کشمکش های بخصوص جناح های اصلی درون حزبی از یک طرف و تمایل و گرایش به "وحدت" در جناح لیگاچف و سایر گرایشات کوچکتر علاوه بر وجود این تمایل در جناح گورباچف بود. شهادین مدعایک آمار گیری نسبی از اعضای حزب است که مطابق با آن ۵۴ درصد آراء کامل از پلاتفرم کم. م. دفاع می نمودند، ۲/۷ درصد خواهان انشعاب بودند و تنها ۲/۲ درصد از آنها از حفظ و تحکیم حزب به شکل سابق و بدون اصلاحات بودند. وضعیت و ضعف جناح های متفاوت درون حزب گورباچف را در موقعیت برتر قرار داد. بطوریکه طرفداران یلسین ویا "پلاتفرم دمکراتیک" که توسط آنها به کنگره ارائه شده بود، از برخورداری کاندیدی سرشناس محروم بودند و بورویس یلسین که می توانست چنین کسی باشد پس از انتخاب شدن به سمت ریاست پارلمان روسیه از مبارزه در درون حزب کمونیست روسیه صرف نظر کرده بود و طرفداران لیگاچف و سایر گرایشات نیز از یک برنامه سیاسی برای اصلاحات برخوردار نبودند، و بدین ترتیب هر دو جناح اصلی، دبیری و ریاست جمهوری گورباچف را لازم تشخیص دادند.

پس از آن بود که گورباچف در طی یک سخنرانی شدیدالحن در همین روز (دهم جولای) جناح لیگاچف و کنگره حزب کمونیست روسیه را برای اولین بار طی ماههای گذشته بشدت مورد انتقاد قرار داد، و هم سوئی خود را نسبت به جناح یلسین و یا طرفداران "پلاتفرم دمکراتیک" نشان داد. بعد از کشمکشها و برخوردهای شدید جناحین بونکه انتخابات مربوط به قائم مقامی دبیرکل نتایج شگفت انگیزی برای طرفداران جناح لیگاچف و بسیاری از ناظرین ببار آورد، و لیگاچف که در روزهای اولیه برگزاری

دو زشمار تاریخ

تیرماه		
سال	شرح	روز
۱۲۹۹	تشکیل حکومت ملی شیخ محمد خیابانی در تبریز	۳
۱۳۳۲	اعتصاب ده روزه ۲۰ هزار کارگر کوره یز خانه تهران	۶
۱۲۸۷	قیام مردم تبریز به رهبری ستارخان	۷
۱۳۵۵	شهادت رفقا حمید اشرف، حق نواز، محمدرضا شریبی و همتن دیگر	۸
۱۳۵۴	اعتصاب خونین کارگران نساجی شاهی (قائم شهر)	۱۰
۱۳۰۳	شهادت شاعر مبارز میرزا دهن عشقی	۱۲
۱۳۲۵	اعتصاب ۸۰ هزار نفتگر جنوب و شهادت ۲۷ کارگر	۲۳
۱۳۳۱	کشتار مردم توسط رژیم شاه	۳۰

خردادماه		
سال	شرح	روز
۱۳۵۸	چهارشنبه سیاه - روز کشتار خونین خلق عرب در خوزستان	۹
۱۳۱۰	تصویب قانون فئودالیستی معروف به قانون سیاه توسط رضا شاه	۱۰
۱۲۹۹	قیام مردم گیلان و اعلام جمهوری	۱۴
۱۳۴۲	تظاهرات علیه رژیم شاه	۱۵
۱۲۹۹	سالروز تشکیل جمهوری سوسیالیستی گیلان	۲۱
۱۳۳۸	اعتصاب ۴۰ هزار کارگر کوره یز خانه تهران و حمله پلیس و	۲۳
۱۳۳۸	شهادت ۵۰ کارگر	۲۳
۱۳۶۰	شنبه خونین "۳۰ خرداد"	۳۰
۱۳۶۰	شهادت مبارز و هنرمند کمونیست سعید سلطانپور	۳۱

شعری از هنرمند کمونیست :

سعید سلطانپور

بمناسبت سالگرد شهادتش



بر خاک تبریزاران،

پرپر شود.

بگذار بذر "تیر"

چون جنگلی بروید در آفتاب خون

فریادگر شود؛

این بذر ها به خاک نمی ماند

از قلب خالک می شکند چون برق

روی فلات می گذرد چون رعد؛

خون است و

ماندگار است!

آرام... آی... مادر آرام

بگذار تا سپیده برآید

بگذار تا سپیده ببینند؛

پشت مرا به تیر.

بگذار تا برآید "آتش".

بگذار تا ستاره های شلیک؛

دیوانه وار بگذرد از کپکشان خون.

خون شعله ور شود.

بگذار باغ خون؛

کمکهای مالی و وجوه نشریات را  
به شماره حساب زیر واریز نمایید :

Kto.Nr. 272753 - 606

Postgiroamt Frankfurt a.M

Bolivar

نشانی پستی

اتحاد کارگران انقلابی ایران

راه کارگر

P.B 12992

1100 AZ

AMSTERDAM

HOLLAND

مرکز ارتباطات

اتحاد کارگران انقلابی ایران

راه کارگر

☎ ۰۴۰ - ۷۳۱۳۹۹۰ ☎

(آلمان فدرال)

زنده باد آزادی! زنده باد سوسیالیسم!